



# کوروش و ذوالقرنین

نویسنده: سید آرش ابطحی

بهار ۱۴۰۰



# اللهم عمل لولیک الفرج مولانا صاحب الزمان

## مقدمه

کوروش و ذوالقرنین دو شخصیت مهم در میان ایرانیان هستند، چه در میان مذهبیین و چه در میان زرتشتیان و باستانگرایان. با اینکه در قرون گذشته کوروش دوم هخامنشی همواره شخصیتی مبهم و کم اهمیت برای ایرانیان بوده لکن طی چند دهه اخیر وی به قدری بزرگ و مهم شد که توانست خود را در پیوند با ذوالقرنین بعنوان یکی از اسطوره های بزرگ دینی نشان دهد. پژوهش حال حاضر بصورت خلاصه به بررسی تطبیقی اسناد مختلف مرتبط با کوروش و ذوالقرنین بدون لحاظ استنباط و تفسیر به رأی ها در دو بخش که هر یک دارای پنج محور هستند می پردازد و در نهایت در نتیجه گیری حاصل پژوهش را بیان خواهد کرد:

### ۱: ذوالقرنین

۱- ۱. بررسی نام و خلاصه ای از زندگی

۱- ۲. قرآن کریم و روایات دینی

۱- ۳. آثار باستانی

۱- ۴. متون عهد عتیق

۱- ۵. متون تاریخی یونانی

۱- ۶. متون تاریخی ایرانی و عربی

### ۲: کوروش دوم هخامنشی

۲- ۱. بررسی نام و خلاصه ای از زندگی

۲- ۲. قرآن کریم و روایات دینی

۲- ۳. آثار باستانی

۲- ۴. متون عهد عتیق

۲- ۵. متون تاریخی یونانی

۲- ۶. متون تاریخی ایرانی و عربی

۳: نتیجه گیری

در نتیجه نشان خواهیم داد که مقایسه کوروش و ذوالقرنین از اساس اشتباه بوده و ناشی از غلبه احساسات باستانگرایی و یا ضعف در پژوهش های منطبق با آثار تاریخی و باستان شناسی در میان برخی از شخصیت های دینی میباشد.

رویکرد این پژوهش مبتنی بر گزیده گویی و ارائه مطالب مفید و کاملاً مرتبط با موضوع پژوهش است فلذا از پرداختن به مسائل فرعی بخصوص نسبت به کوروش دوم هخامنشی و همچنین بررسی تطبیقی دیگر گزینه های مطرح شده برای ذوالقرنین به جهت طولانی شدن بحث و پیچیده تر شدن آن خودداری شده است.

در این پژوهش از مطالب و بسایت ادیان نت<sup>۱</sup> در برخی موضوعات استفاده شده است.

## تطبیق یکم

### (بررسی نام و خلاصه ای از زندگی)

#### ذوالقرنین

مفسران در وجه تسمیه ذوالقرنین چند دیدگاه دارند:

(الف) چون وی به دو قرن خورشید رسید (مطلع الشمس و مغرب الشمس)؛

(ب) چون با دست و رکاب می جنگیده است؛

(ج) به علت دو شاخ یا برجستگی که بر سر یا تاجش بود؛

(د) روزگار او دو قرن طول کشید؛

(ه) بر سرش دو قرن یعنی دو گیسو بود؛

(و) در نور و ظلمت پیش می رفت؛

(ز) شرق و غرب زمین را در نور دیده بود؛

(ح) زیرا در خواب دید که آفتاب را بر دست گرفته و تعبیر شد که وی بر مشرق و مغرب پادشاه شود.<sup>۲</sup>

اگر بخواهیم تحت اللفظی ترجمه کنیم نام وی از دو قسمت «ذو» بعلاوه «قرن» تشکیل شده است که با توجه به پسوند «ین» میشود صاحب دو شاخ.<sup>۳</sup> وجه تسمیه های بیان شده برای نام وی متفاوت بوده و در آن وحدتی به چشم نمیخورد. از آنجا که رویکرد ما در این پژوهش بررسی تطبیقی مبتنی بر اسناد است فلذا صحیح نمیدانیم استنباط های مختلف را لحاظ کنیم بنابراین عنوان صاحب دو شاخ را برای ذوالقرنین در نظر خواهیم داشت. درباره نام وی همچنین گفته شده معلوم نیست که آیا واقعاً ذوالقرنین بوده یا ذوالقرنین لقبش بوده است و یا ذوالقرنین عنوانی بوده که در زمان پیامبر (ص) او را با این عنوان می شناختند؛ در پاسخ باید بگوییم که هیچ قرینه ای نیست که ما را بر آن بدارد نام یا لقب دیگری را برای این شخصیت در نظر بگیریم و همچنین قرآن کریم نیز بهیچ عنوان

۲. آیین زرتشتی و باستان گرای، صفحه ۶۲.

۳. ترجمه مفردات راغب اصفهانی، جلد دوم صفحه ۲۴ و جلد سوم صفحه ۱۷۷.

نام یا لقب دیگری را برای ذوالقرنین بیان نمیکند. بهر طبع آنچه که محرز می‌باشد اطلاق ذوالقرنین بر این شخصیت است.

بنا به روایتی گویا یهودیان درباره ذوالقرنین از پیامبر سؤال می‌پرسند<sup>۴</sup>. مشهور از آنچه که از ذوالقرنین میدانیم، وی مردی مؤمن و مقید بوده که خداوند هم نظر لطفی به او داشته و اسباب قدرت و تمکن در زمین را به او می‌دهد. ذوالقرنین با بهره‌گیری از اسبابی که خداوند به او عطا کرده است ابتدا به غرب و سپس به شرق لشکر کشی میکند و پس از آن با قومی برخورد میکند که از طرف یاجوج و ماجوج مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفته‌اند و در نهایت سدی ساخته و آن قوم را از دست یاجوج و ماجوج رها می‌سازد.

---

۴. شیخ طوسی، التبیان، ذیل آیه ۸۳ سوره کهف.

## تطبیق یکم

### (بررسی نام و خلاصه ای از زندگی)

#### کوروش دوم هخامنشی

املائی لاتین نام کوروش در استوانه منتسب به وی «Ku-ra-áš»<sup>۵</sup> و در کتب عهد عتیق بصورت «𐎧𐎠𐎫𐎡𐎹 [خورش]» آمده است<sup>۶</sup>، اگرچه بدلیل تشابه لفظی زیاد بین «خ» و «ک» در زبان عبری و بخاطر تطابق بیشتر، این نام را بصورت لاتین «kō-reš» نوشته و معادل Cyrus در نظر میگیرند. در وجه تسمیه نام کوروش قطعیت و اجماع کاملی نیست لکن آنچه امروزه بیشتر پذیرفته شده است «تحقیر کننده دشمن در مشاخره لفظی» میباشد.<sup>۷</sup>

کوروش دوم نوه دختری آستیاگ آخرین پادشاه سلسله ماد و فرزند کمبوجیه یکم حاکم انشان [فرمانروای پارسها البته بصورت زیر دست امپراطوری ماد] بوده است. وی بنیان گذار امپراطوری هخامنشیان دومین سلسله پادشاهی آریایی ها بوده که تمدن های بزرگ آن زمان همچون ماد و بابل و لیدیه را به زیر سلطه امپراطوری خود در آورد. در نهایت هم در جنگ با ماساگت ها کشته شد و جسدش را بصورت موقت مومیایی کردند و به منطقه پاسارگاد آورده<sup>۸</sup> و در مقبره ای در پارک سلطنتی خاک کردند.<sup>۹</sup>

۵. رضا مرادی غیاث آبادی، منشور کوروش هخامنشی، ویرایش سوم، بندهای دوازده - بیست و یک - بیست و هفت و سی و پنج: [ghiasabadi.com/manshur-02.html](http://ghiasabadi.com/manshur-02.html)

۶. [biblehub.com/text/ezra/1-2.htm](http://biblehub.com/text/ezra/1-2.htm)

۷. دانشنامه ایرانیکا مدخل نام کوروش، بقلم رودیگر اشمیت «Rüdiger Schmitt»:

[iranicaonline.org/articles/cyrus-i-name](http://iranicaonline.org/articles/cyrus-i-name)

۸. مادی ها و پارسها، صفحه ۶۷ - زندگی و جهاننداری کوروش کبیر، صفحه ۳۷۷. در این جا بدلیل به حاشیه کشانده نشدن متن ترجیح دادم از بررسی صحت انتساب مقبره پاسارگاد به کوروش دوم و یا بطور کل دفن شدن این فرد در این منطقه چشم پوشی کنم. برای مطالعه جامع و تخصصی در این مورد میتوانید به این چهار پست مفصل و مستند در وبلاگ دوستم رجوع کنید:

<https://offer13.blog.ir/post/514>

<https://offer13.blog.ir/post/463>

<https://offer13.blog.ir/post/464>

<https://offer13.blog.ir/post/107>

۹. ANABASIS OF ALEXANDER, Chapter XXIX, Alexander in persis - Tomb of Cyrus Repaired .

## تطبیق دوم

### (قرآن کریم و روایات دینی)

#### ذوالقرنین

کل آیات قرآن کریم راجع به ذوالقرنین را میتوانیم در سوره کهف آیات ۸۳ الی ۹۹ مشاهده کنیم<sup>۱۰</sup>:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (۸۳)

استاد خرمشاهی: و از تو درباره ذوالقرنین می‌پرسند، بگو هم‌اکنون یادی از او برای شما می‌خوانم.

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَاتَّبَانَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (۸۴)

استاد خرمشاهی: ما به او در روی زمین تمکن داده بودیم و سررشته هر کاری را به او بخشیده بودیم.

فَاتَّبَعَ سَبَبًا (۸۵)

استاد خرمشاهی: و او سررشته [کار خود] را دنبال گرفت.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا (۸۶)

حجت الاسلام انصاریان: تا زمانی که به محل غروب خورشید رسید [منظره غروب] خورشید را چنین یافت که در چشمه ای گرم و لجن آلود غروب می‌کند، و نزد آن قومی را یافت [که فساد و ستم می‌کردند]. گفتیم: ای ذوالقرنین! یا [این قوم را به کیفر فساد و ستمشان] عذاب می‌کنی و یا در میانشان شیوه ای نیک در پیش می‌گیری.

استاد خرمشاهی: تا آنکه به سرزمین مغرب [خورشید] رسید و چنین یافت که در چشمه ای گل آلود [و گرم] غروب می‌کند و در نزدیکی آن قومی را یافت گفتیم ای ذوالقرنین [اختیار با توست] یا آنان را عذاب می‌کنی، یا با آنان نیکی می‌کنی.

۱۰. ترجمه ها از پارس قرآن است (تنها در آیاتی که اختلاف ترجمه بنظرمان کمی زیاد بوده هر پنج ترجمه آورده شده):



استاد فولادوند: تا آنگاه که به غروبگاه خورشید رسید به نظرش آمد که [خورشید] در چشمه ای گل آلود و سیاه غروب می کند و نزدیک آن طایفه ای را یافت فرمودیم ای ذوالقرنین [اختیار با توست] یا عذاب می کنی یا در میانشان [روش] نیکویی پیش می گیری.

استاد قمشه ای: تا هنگامی که (در سیر خود) به مغرب رسید خورشید را (که در دریای محیط غروب می کرد) چنین یافت که در چشمه آب تیره ای رخ نهان می کند و آنجا قومی را یافت که (چون کافر بودند) به ذوالقرنین دستور دادیم که درباره این قوم یا قهر و عذاب (اگر ایمان نیاوردند) یا لطف و رحمت (اگر ایمان آرند) به جای آور.

آیت الله العظمی مکارم شیرازی: تا به غروبگاه آفتاب رسید (در آنجا) احساس کرد که خورشید در چشمه (یا دریا) ی - تیره و گل آلودی فرو می رود، و در آنجا قومی را یافت، ما گفتیم ای ذوالقرنین! آیا می خواهی مجازات کنی و یا پاداش نیکویی را در باره آنها انتخاب نمائی؟..

قَالَ أَمَا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكْرًا (۸۷)

حجت الاسلام انصاریان: ذوالقرنین گفت: اما هر که [با کفر، فساد و گناه] ستم کرده، عذابش می کنیم، آن گاه به سوی پروردگارش باز گردانده می شود، پس او را عذابی سخت خواهد کرد.

استاد خرمشاهی: گفت هر کس شرک ورزد، زودا که عذابش کنیم، سپس به سوی پروردگارش باز برده می شود، و او به عذابی سخت معذبش می دارد.

استاد فولادوند: گفت اما هر که ستم ورزد عذابش خواهیم کرد سپس به سوی پروردگارش باز گردانیده می شود آنگاه او را عذابی سخت خواهد کرد.

استاد قمشه ای: ذوالقرنین به آن قوم گفت: اما هر کس (از شما) ظلم و ستم کرده او را به کیفر خواهیم رسانید و سپس هم که (بعد از مرگ) به سوی خدا باز گردد خدا او را به عذابی بسیار سخت کیفر خواهد کرد.

آیت الله العظمی مکارم شیرازی: گفت اما کسانی که ستم کرده اند آنها را مجازات خواهیم کرد سپس، به سوی پروردگارش باز می گردند و خدا آنها را مجازات شدیدی خواهد نمود.

وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (۸۸)

استاد خرمشاهی: و اما هر کس ایمان آورد و نیکوکاری کند، او را پاداش نیکو باشد و کار را بر او آسان می گیریم.

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبِيًّا (۸۹)

استاد خرمشاهی: آنگاه سر رشته [کار خود] را دنبال گرفت.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلٰی قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِّنْ دُونِهَا سِتْرًا (۹۰)

حجت الاسلام انصاریان: تا زمانی که به محل طلوع خورشید رسید، آن را یافت که بر قومی طلوع می کند که در برابر آن پوششی [از مسکن و لباس] برای آنان قرار نداده ایم.

استاد خرمشاهی: تا آنکه به سرزمین مشرق [خورشید] رسید و آن را چنین یافت که بر مردمانی که در برابر [تابش] آن پوششی برایشان نگذاشته بودیم، می تافت.

استاد فولادوند: تا آنگاه که به جایگاه برآمدن خورشید رسید [خورشید] را [چنین] یافت که بر قومی طلوع میکرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم.

استاد قمشه ای: تا چون به مشرق زمین رسید آنجا دید که خورشید بر قومی می تابد که ما میان آنها و آفتاب ساتری قرار نداده ایم (یعنی لباس و خیمه و مسکنی که از حرارت خورشید سایبان کنند نداشتند).

آیت الله العظمی مکارم شیرازی: تا به خاستگاه خورشید رسید (در آنجا) مشاهده کرد که خورشید بر جمعیتی طلوع می کند که جز آفتاب برای آنها پوششی قرار نداده بودیم.

كَذٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (۹۱)

حجت الاسلام انصاریان: [سرگذشت ذوالقرنین و ملت ها] این گونه [بود]، و یقیناً ما به آنچه [از وسایل و امکانات مادی و معنوی] نزد او بود، احاطه [علمی] داشتیم.

استاد خرمشاهی: بدین سان از کار و بار او آگاهی داشتیم.

استاد فولادوند: این چنین [می رفت] و قطعاً به خبری که پیش او بود احاطه داشتیم.

استاد قمشه ای: همچنین بود، و البته ما از احوال او کاملاً باخبر بودیم.

آیت الله العظمی مکارم شیرازی: (آری) این چنین بود (کار ذوالقرنین) و ما به خوبی از امکاناتی که نزد او بود آگاه بودیم.

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبِيًّا (۹۲)

استاد خرمشاهی: آنگاه سررشته [کار خود] را دنبال گرفت.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (۹۳)

استاد خرمشاهی: تا به فاصله میان دو کوه سدآسا رسید و در پیش آن مردمانی را یافت که زبانی نمی فهمیدند.

قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّا يَا جُوجَ وَمَا جُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا )

استاد خرمشاهی: گفتند ای ذوالقرنین قوم یاجوج و ماجوج در این سرزمین فتنه و فساد برپا می کنند، آیا [می خواهی] خراجی به تو پردازیم که بین ما و آنان سدی بسازی؟.

قَالَ مَا مَكْنِي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (۹۵)

استاد خرمشاهی: گفت تمکنی که پروردگارم به من داده است بهتر [از خراج شما] است، ولی مرا به نیروی انسانی [یاری دهید که بین شما و ایشان حایلی بسازم].

آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قَطْرًا (۹۶)

استاد خرمشاهی: [آنگاه که شالوده را ریختند گفت] برایم پاره های آهن بیاورید [و برهم بینارید] تا آنکه بین دو کوه را انباشت و همسطح ساخت گفت [در کوره های آتش] بدمید [و دمیدند] تا آنکه آن [آهن] را [گداخته و] آتش گونه ساخت گفت اینک برایم روی گداخته بیاورید تا بر آن بریزم.

فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (۹۷)

استاد خرمشاهی: [سد سکندری ساخته شد و یاجوج و ماجوج نتوانستند بر آن دست یابند و نتوانستند در آن رخنه کنند.

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸)

استاد خرمشاهی: گفت این رحمتی از سوی پروردگار من است چون وعده پروردگارم [قیامت] فرارسد، آن را پخش و پریشان کند و وعده پروردگار من حق است.

وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (۹۹)

حجت الاسلام انصاریان: و در آن روز که برخی با برخی دیگر درهم و مخلوط، موج می زنند، رهایشان می کنیم و در صور دمیده شود، پس همه آنان را [در عرصه قیامت] گرد می آوریم.

استاد خرمشاهی: و آن روز آنان را رها کنیم که در هم و برهم شوند، [و آنگاه] در صور دمیده شود و آنان را چنانکه باید گرد آوریم.

استاد فولادوند: و در آن روز آنان را رها می کنیم تا موج آسا بعضی با برخی درآمیزند و [همین که] در صور دمیده شود همه آنها را گرد خواهیم آورد.

استاد قمشه ای: و روز آن وعده که فرا رسد (طایفه یأجوج و مأجوج یا) همه خلایق محشر چون موج مضطرب و سرگردان باشند و درهم آمیزند، و نفخه صور دمیده شود و همه خلق را در صحرای قیامت جمع آریم.

آیت الله العظمی مکارم شیرازی: در آن روز (که جهان پایان می گیرد) ما آنها را چنان رها می کنیم که درهم موج می زنند و در صور دمیده می شود و ما همه را جمع می کنیم.

چکیده ماجرای ذوالقرنین در قرآن کریم:

۱- مردی مؤمن و خدا دوست که تمکن در زمین و از هر چیزی اسبابی به خواست خداوند در اختیارش قرار داده شده بود.

۲- در لشکر کشی هایش ابتدا به محل غروب خورشید میرسد چون فکر میکرده خورشید در چشمه ای فرو میرود و سپس به سمت شرق حرکت کرده تا به زعم خود به محل طلوع خورشید رسیده و قومی بدوی را مشاهده میکند.

در اینجا یک نکته وجود دارد و آن این است که مگر میشود کسی از غرب تا شرق را بگونه ای که به زعم خود محل غروب و طلوع خورشید را دیده باشد (یعنی مسافت طی شده توسط ذوالقرنین آنقدر زیاد بوده که فکر میکرده به محل غروب خورشید و سپس به محل طلوع آن رسیده) اما تنها با دو قبیله برخورد داشته باشد که از قضا یکی از آنها هم قومی بدوی بوده که توانایی در امان ماندن از تابش آفتاب را نیز نداشته اند؟ در اینجا مشخص است قرآن کاملاً کلی گویی کرده و تنها میخواست بزرگی و گستردگی لشکر کشی ذوالقرنین را نشان دهد.

۳- پس از برخورد با قوم بدوی در محل طلوع آفتاب باز به راه خود ادامه داده (در اینجا از جهت خاصی نام برده نشده) و به قومی میرسد که زبان آنها را نمی فهمیده است ولی بهرحال متوجه میشود که آن قوم از دست یاجوج و ماجوج در امان نیستند و آزار و اذیت میشوند. ذوالقرنین با کمک آن قبیله سدی از قطعات آهن که روی آن مس ذوب شده ریخته است میسازد و قرار گیری این سد بین دو کوه تنها راه دسترسی یاجوج و ماجوج به محل سکونت این قبیله را بسته و آنها را در امان نگاه میدارد.

۴- سدی که ذوالقرنین میسازد به گفته خود او تا زمان معینی پابرجا مانده و موقع قیامت که برسد این سد خراب خواهد شد.

میدانیم که هم اکنون نه قیامت است و نه اثری از پابرجا بودن آن سد وجود دارد. ذوالقرنین به علم غیب دسترسی نداشته تا جایی که فکر میکرد خورشید در داخل چشمه ای [یا دریا] فرو میرود بنابراین نمیتوان رأی به این داد که سخن ذوالقرنین مورد تأیید خداوند است. در آیه ۹۹ نیز با اینکه اشاره به قیامت میشود اما از خراب شدن سد سخنی گفته نشده ولی به محشور شدن خلائق و بخصوص یاجوج و ماجوج اشاره شده است که امریست بدیهی.

و اما در رابطه با ذوالقرنین در روایات یکی از بهترین بررسی های موجود را علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می آورد که آنرا در اینجا نقل میکنیم:

در تفسیر قمی میگوید: بعد از آنکه رسول خدا (ص) مردم را از داستان موسی و همراهش و خضر خبر داد، عرض کردند داستان آن شخصی که دنیا را گردید و مشرق و مغرب آن را زیر پا گذاشت بگو ببینم چه کسی بوده. خدای تعالی آیات "و یَسْئَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ ... " را نازل فرمود «۱».

مؤلف: تفصیل این روایت را در آنجا که داستان اصحاب کهف را آوردیم نقل نمودیم، و در این معنا در الدر المنثور «۲» از ابن ابی حاتم از سدی از عمر مولی غفره نیز روایتی آمده.

خواننده عزیز باید بداند که روایات مروی از طرق شیعه و اهل سنت از رسول خدا (ص) و از طرق خصوص شیعه از ائمه هدی (ع) و همچنین اقوال نقل شده از صحابه و تابعین که اهل سنت با آنها معامله حدیث نموده (احادیث موقوفه اش میخوانند) درباره داستان ذی القرنین بسیار اختلاف دارد، آن هم اختلافهایی عجیب، و آن هم نه در یک بخش داستان، بلکه در تمامی خصوصیات آن. و این اخبار در عین حال مشتمل بر مطالب شگفت آوری است که هر ذوق سلیمی از آن وحشت نموده، و بلکه عقل سالم آن را محال میدانند، و عالم وجود هم منکر آن است. و اگر خردمند اهل بحث آنها را با هم مقایسه

نموده مورد دقت قرار دهد، هیچ شکی نمیکنند در اینکه مجموع آنها خالی از دسیسه و دستبرد و جعل و مبالغه نیست. و از همه مطالب غریبتر روایاتی است که علمای یهود که به اسلام گرویدند- از قبیل وهب ابن منبه و کعب الاحبار- نقل کرده و یا اشخاص دیگری که از قرائن به دست میآید از همان یهودیان گرفتارند، نقل نموده‌اند. بنا بر این دیگر چه فائده‌ای دارد که ما به نقل آنها و استقصاء و احصاء آنها با آن کثرت و طول و تفصیلی که دارند پردازیم؟.

لا جرم به پاره ای از جهات اختلاف آنها اشاره نموده میگذریم، و به نقل آنچه که تا حدی از اختلاف سالم است میپردازیم.

از جمله اختلافات، اختلاف در خود ذوالقرنین است که چه کسی بوده. بیشتر روایات بر آنند که از جنس بشر بوده، و در بعضی «۳» از آنها آمده که فرشته ای آسمانی بوده و خداوند او را به زمین نازل کرده، و هر گونه سبب و وسیله ای در اختیارش گذاشته بود. و در کتاب خطط مقریزی از جاحظ نقل کرده که در کتاب الحیوان خود گفته ذوالقرنین مادرش از جنس بشر و پدرش از ملائکه بوده. و از آن جمله اختلاف در این است که وی چه سمتی داشته. در بیشتر روایات آمده که ذوالقرنین بنده ای از بندگان صالح خدا بوده، خدا را دوست میداشت، و خدا هم او را دوست میداشت، او خیرخواه خدا بود، خدا هم در حقش خیرخواهی نمود. و در بعضی «۴» دیگر آمده که محدث بوده یعنی ملائکه نزدش آمد و شد داشته و با آنها گفتگو میکرده. و در بعضی «۵» دیگر آمده که پیغمبر بوده.

و از آن جمله، اختلاف در اسم او است. در بعضی «۶» از روایات آمده که اسمش عیاش بوده، و در بعضی «۷» دیگر اسکندر و در بعضی «۸» مرزیا فرزند مرزبه یونانی از دودمان یونن فرزند یافث بن نوح. و در بعضی «۹» دیگر مصعب بن عبد الله از قحطان. و در بعضی «۱۰» دیگر صعّب بن ذی مراند اولین پادشاه قوم تبعها (یمینها) که آنان را تبع میگفتند، و گویا همان تبع، معروف به ابو کرب باشد. و در بعضی «۱۱» عبد الله بن ضحاک بن معد. و همچنین از این قبیل اسامی دیگر که آنها نیز بسیار است.

و از آن جمله اختلاف در این است که چرا او را ذوالقرنین خوانده اند؟ در بعضی «۱۲» از روایات آمده که قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد، او را زدند و پیشانی راستش را شکافتند پس زمانی از ایشان غایب شد، بار دیگر آمد و مردم را به سوی خدا خواند، این بار طرف چپ سرش را شکافتند، بار دیگر غایب شد پس از مدتی خدای تعالی اسبابی به او داد که شرق و غرب زمین را بگردید و به این مناسبت او را ذوالقرنین نامیدند. و در بعضی «۱۳» دیگر آمده که مردم او را در همان نوبت اول کشتند، آن گاه خداوند او را زنده کرد، این بار به سوی قومش آمد و ایشان را دعوت نمود، این بار هم کتکش زدند و

به قتلش رساندند، بار دیگر خدا او را زنده کرد و به آسمان دنیای بالا برد، و این بار با تمامی اسباب و وسائل نازلش کرد.

و در بعضی «۱۴» دیگر آمده که: بعد از زنده شدن بار دوم در جای ضربتهایی که به او زده بودند دو شاخ بر سرش روئیده بود، و خداوند نور و ظلمت را برایش مسخر کرد، و چون بر زمین نازل شد شروع کرد به سیر و سفر در زمین و مردم را به سوی خدا دعوت کردن. مانند شیر نعره میزد و دو شاخش رعد و برق میزد، و اگر قومی از پذیرفتن دعوتش استکبار میکرد ظلمت را بر آنان مسلط میکرد، و ظلمت آن قدر خسته شان میکرد تا مجبور میشدند دعوتش را اجابت کنند.

و در بعضی «۱۵» دیگر آمده که: وی اصلاً دو شاخ بر سر داشت، و برای پوشاندنش همواره عمامه بر سر میگذاشت، و عمامه از همان روز باب شد، و از بس که در پنهان کردن آن مراقبت داشت هیچ کس غیر از کاتبش از جریان خبر نداشت، او را هم اکیدا سفارش کرده بود که به کسی نگوید، لیکن حوصله کاتبش سر آمده به ناچار به صحرا آمد، و دهان خود را به زمین گذاشته، فریاد زد که پادشاه دو شاخ دارد، خدای تعالی از صدای او دو بوته نی رویانید.

چوپانی از آن نینها گذر کرد خوشش آمد، و آنها را قطع نموده مزماری ساخت که وقتی در آن میدمید از دهانه آنها این صدا درمی آمد، "آگاه که برای پادشاه دو شاخ است"، قضیه در شهر منتشر شد ذوالقرنین فرستاد کاتبش را آوردند، و او را استنطاق کرد و چون دید انکار میکند تهدید به قتلش نمود. او واقع قضیه را گفت. ذوالقرنین گفت پس معلوم میشود این امری بوده که خدا میخواست افشاء شود، از آن به بعد عمامه را هم کنار گذاشت.

بعضی «۱۶» گفته اند: از این جهت ذوالقرنینش خوانده اند که او در دو قرن از زمین، یعنی در شرق و غرب آن، سلطنت کرده است و بعضی «۱۷» دیگر گفته اند: بدین جهت است که وقتی در خواب دید که از دو لبه آفتاب گرفته است، خوابش را اینطور تعبیر کردند که مالک و پادشاه شرق و غرب عالم میشود، و به همین جهت ذوالقرنینش خواندند. بعضی «۱۸» دیگر گفته اند: بدین جهت که وی دو دسته مو در سر داشت. و بعضی «۱۹» گفته اند: چون که هم پادشاه روم و هم فارس شد.

و بعضی «۲۰» گفته اند: چون در سرش دو برآمدگی چون شاخ بود. و بعضی «۲۱» گفته اند: چون در تاجش دو چیز به شکل شاخ از طلا تعبیه کرده بودند. و از این قبیل اقوالی دیگر.

و از جمله، اختلافی که وجود دارد در سفر او به مغرب و مشرق است که این اختلاف از سایر اختلافهای دیگر شدیدتر است. در بعضی «۲۲» روایات آمده که ابر در فرمانش بوده، سوار بر ابر میشده و مغرب و مشرق عالم را سیر میکرده. و در روایاتی «۲۳» دیگر آمده که او به کوه قاف رسید<sup>۱۱</sup>، آن گاه در باره آن کوه دارد که کوهی است سبز و محیط بر همه دنیا، و سبزی آسمان هم از رنگ آن است.

و در بعضی «۲۴» دیگر آمده که: ذوالقرنین به طلب آب حیات برخاست به او گفتند که آب حیات در ظلمات است، ذوالقرنین وارد ظلمات شد در حالی که خضر در مقدمه لشکرش قرار داشت، خود او موفق به خوردن از آن نشد و خضر موفق شد حتی خضر از آن آب غسل هم کرد، و به همین جهت همیشه باقی و تاقیامت زنده است. و در همین روایات آمده که ظلمات مزبور در مشرق زمین است.

و از آن جمله اختلافی است که در باره محل سد ذوالقرنین هست. در بعضی «۲۵» از روایات آمده که در مشرق است. و در بعضی «۲۶» دیگر آمده که در شمال است. مبالغه روایات «۲۷» در این مورد به حدی رسیده که بعضی گفته اند: طول سد که در بین دو کوه ساخته شده صد فرسخ، و عرض آن پنجاه فرسخ، و ارتفاع آن به بلندی دو کوه است. و در پیریزی اش آن قدر زمین را کنند که به آب رسیدند، و در درون سد صخره های عظیم، و به جای گل مس ذوب شده ریختند تا به کف زمین رسیدند از آنجا به بالا را با قطعه های آهن و مس ذوب شده پر کردند، و در لابلای آن رگه ای از مس زرد به کار بردند که چون جامه راه راه رنگارنگ گردید.

و از آن جمله اختلاف روایات است در وصف یاجوج و ماجوج. در بعضی «۲۸» روایات آمده که از نژاد ترک از اولاد یافث بن نوح بودند، و در زمین فساد میکردند. ذوالقرنین سدی را که ساخت برای همین بود که راه رخنه آنان را ببندد. و در بعضی «۲۹» از آنها آمده که اصلاً از جنس بشر نبودند. و در بعضی «۳۰» دیگر آمده که قوم "ولود" بوده اند، یعنی هیچ کس از زن و مرد آنها نمی مرده مگر آنکه دارای هزار فرزند شده باشد، و به همین جهت آمار آنها از عدد سایر بشر بیشتر بوده. حتی در بعضی «۳۱» روایات

۱۱. مولانا نیز در مثنوی دفتر چهارم میگوید (نقل از وبسایت گنجور):

رفت ذوالقرنین سوی کوه قاف

دید او را کز زمرد بود صاف

گرد عالم حلقه گشته او محیط

ماند حیران اندر آن خلق بسیط

چنانچه مشاهده میشود رفتن ذوالقرنین به سوی کوه قاف صرفاً در یک روایت نبوده و آنقدر شایع بوده است که مولانا بخواهد در شعر خود از آن استفاده کند.



آمار آنها را نه برابر همه بشر دانسته. و نیز روایت «۳۲» شده که این قوم از نظر نیروی جسمی و شجاعت به حدی بوده اند که به هیچ حیوان و یا درنده و یا انسانی نمیگذشتند مگر آنکه آن را پاره پاره کرده میخوردند. و نیز به هیچ کشت و زرع و یا درختی نمیگذشتند مگر آنکه همه را میچریدند، و به هیچ نهری برنمیخورند مگر آنکه آب آن را میخوردند و آن را خشک میکردند. و نیز روایت «۳۳» شده که یاجوج یک قوم و ماجوج قومی دیگر و امتی دیگر بوده اند، و هر یک از آنها چهار صد هزار امت و فامیل بوده اند، و به همین جهت جز خدا کسی از عدد آنها خبر نداشته.

و نیز روایت «۳۴» شده که سه طائفه بوده اند، یک طائفه مانند ارز بوده اند که درختی است بلند. طائفه دیگر طول و عرضشان یکسان بوده و از هر طرف چهار زرع بوده اند، و طائفه سوم که از آن دو طائفه شدیدتر و قویتر بودند هر یک دو لاله گوش داشته اند که یکی از آنها را تشک و دیگری را لحاف خود میکرد، یکی لباس تابستانی و دیگری لباس زمستانی آنها بوده اولی پشت و رویش دارای پرهایی ریز بوده و آن دیگری پشت و رویش کرک بوده است. بدنی سفت و سخت داشته اند. کرک و پشم بدنشان بدنهایشان را میپوشانده. و نیز روایت «۳۵» شده که قامت هر یک از آنها یک وجب و یا دو وجب و یا سه وجب بوده. و در بعضی «۳۶» دیگر آمده که آنهايي که لشکر ذوالقرنین با ایشان میجنگیدند صورتهایشان مانند سگ بوده.

و از جمله آن اختلافات اختلافی است که در تاریخ زندگی سلطنت ذوالقرنین است، در بعضی از روایات «۳۷» آمده که بعد از نوح، و در بعضی «۳۸» دیگر در زمان حضرت ابراهیم و هم عصر وی می زیسته، زیرا ذوالقرنین حج خانه خدا کرده و با ابراهیم مصافحه نموده است، و این اولین مصافحه در دنیا بوده. و در بعضی «۳۹» دیگر آمده که وی در زمان داوود می زیسته است.

باز از جمله اختلافاتی که در روایات این داستان هست اختلاف در مدت سلطنت ذوالقرنین است. در بعضی «۴۰» از روایت آمده که سی سال، و در بعضی «۴۱» دیگر دوازده سال، و در روایات دیگر مقدارهایی دیگر گفته شده.

این بود جهات اختلافی که هر که به تاریخ مراجعه نماید و اخبار این داستان را در جوامع حدیث از قبیل الدر المنثور، بحار، برهان و نور الثقلین از نظر بگذراند به آنها واقف میگردد.

و در کتاب کمال الدین به سند خود از اصبح بن نباته روایت کرده که گفت: ابن الکواء در محضر علی (ع) هنگامی که آن جناب بر فراز منبر بود برخاست و گفت:

یا امیر المؤمنین ما را از داستان ذوالقرنین خبر بده، آیا پیغمبر بوده و یا ملک؟ و مرا از دو قرن او خبر بده آیا از طلا بوده یا از نقره؟ حضرت فرمود: نه پیغمبر بود، و نه ملک. و دو قرنش نه از طلا بود و نه از نقره. او مردی بود که خدای را دوست میداشت و خدا هم او را دوست داشت، او خیرخواه خدا بود، خدا هم برایش خیر میخواست، و بدین جهت او را ذوالقرنین خواندند که قومش را به سوی خدا دعوت میکرد و آنها او را زدند و یک طرف سرش را شکستند، پس مدتی از مردم غایب شد، و بار دیگر به سوی آنان برگشت، این بار هم زدند و طرف دیگر سرش را شکستند، و اینک در میان شما نیز کسی مانند او هست «۴۲».

مؤلف: ظاهراً کلمه "ملک" در این روایت به فتح لام (فرشته) باشد نه به کسر آن (پادشاه)، برای اینکه در روایاتی که به حد استفاضه از آن جناب و از دیگران نقل شده همه او را سلطانی جهانگیر معرفی کرده اند. پس اینکه در این روایت آن را نفی کرده و همچنین پیغمبر بودن او را نیز نفی کرده به خاطر این بوده که روایات وارده از رسول خدا را که در بعضی آمده که پیغمبر بوده، و در بعضی دیگر فرشته ای از فرشتگان که همین قول عمر بن خطاب است هم چنان که اشاره به آن گذشت، تکذیب نماید.

و اینکه فرمود "اینک در میان شما مانند او هست" یعنی مانند ذوالقرنین در دو بار شکافته شدن فرقهش، و مقصودش خودش بوده، چون یک طرف فرق سر ایشان از ضربت ابن عبد ود شکافته شد و طرف دیگر به ضربت عبد الرحمن ابن ملجم (لعنة الله علیه) که با همین ضربت دومی شهید گردید. و نیز به دلیل روایت کمال الدین که از روایات مستفیضه از امیر المؤمنین (ع) است و شیعه و اهل سنت به الفاظ مختلفی از آن جناب نقل کرده اند و مبسوط تر از همه از نظر لفظ همین نقلی است که ما آوردیم. چیزی که هست دست نقل به معنا با آن بازیها کرده و آن را به صورت عجیب و غریب و نهایت تحریف در آورده است.

و در الدر المنثور است که ابن مردویه از سالم بن ابی الجعد روایت کرده که گفت:

شخصی از علی (ع) از ذوالقرنین پرسش نمود که آیا پیغمبر بوده یا نه؟ فرمود: از پیغمبرتان شنیدم که میفرمود: او بنده ای بود معتقد به وحدانیت خدا و مخلص در عبادتش، خدا هم خیرخواه او بود «۴۳».

و در احتجاج از امام صادق (ع) در ضمن حدیث مفصلی روایت کرده که گفت: سائل از آن جناب پرسید مرا از آفتاب خبر ده که در کجا پنهان میشود؟ فرمود: بعضی از علما گفته اند وقتی آفتاب به پائین ترین نقطه سرازیر میشود، فلک آن را میچرخاند و دوباره به شکم آسمان بالا میبرد، و این کار همیشه جریان دارد تا آنکه به طرف محل طلوع خود پائین آید، یعنی آفتاب در چشمه لایه داری فرو رفته سپس

زمین را پاره نموده، دوباره به محل طلوع خود برمیگردد، به همین جهت زیر عرش متحیر شده تا آنکه اجازه اش دهند بار دیگر طلوع کند، و همه روزه نورش سلب شده، هر روز نور دیگری سرخ فام به به خود می گیرد «۴۴».

مؤلف: اینکه فرمود: "به پائین ترین نقطه سرازیر میشود" تا آنجا که فرمود "به محل طلوع خود برمیگردد" بیان سیر آفتاب است از حین غروب تا هنگام طلوعش در مدار آسمان بنا بر فرضیه معروف بطلمیوسی، چون آن روز این فرضیه بر سر کار بود که اساسش مبنی بر سکون زمین و حرکت اجرام سماوی در پیرامون آن بود، و به همین جهت امام (ع) این قضیه را نسبت به بعضی علماء داده است. و اینکه داشت "یعنی آفتاب در چشمه لایداری فرو رفته سپس زمین را پاره میکند و دوباره به محل طلوع خود برمیگردد" جزء کلام امام نیست، بلکه کلام بعضی از راویان خبر است، که به خاطر قصور فهم، آیه "تَغْرُبُ فِي عَيْنِ حَمَّةٍ" را به فرو رفتن آفتاب در چشمه لایدار، و غایب شدنش در آن، و چون ماهی شنا کردن در آب، و پاره کردن زمین، و دو باره به محل طلوع برگشتن، و سپس رفتن به زیر عرش، تفسیر کرده اند. به نظر آنها عرش، آسمانی است فوق آسمانهای هفتگانه، و یا جسمی است نورانی که ما فوق آن نیست، و آن را بالای آسمان هفتم گذاشته اند، و آفتاب شبها در آنجا هست تا اجازه اش دهند طلوع کند، آن وقت است که نوری قرمز به خود میگیرد و طلوع میکند.

و همین راوی در جمله "پس در زیر عرش متحیر شده، تا آنکه اجازه اش دهند طلوع کند" به روایت دیگری اشاره کرده که از رسول خدا (ص) روایت شده که ملائکه آفتاب را بعد از غروبش به زیر عرش میبرند، و نگاه میدارند در حالی که اصلاً نور ندارد، و در همانجا هست در حالی که هیچ نمیداند فردا چه ماموریتی به او میدهند، تا آنکه جامه نور را بر تنش کرده، دستورش میدهند طلوع کند. فهم قاصر او در عرش همان اشتباهی را مرتکب شده که در تفسیر غروب در اینجا مرتکب شده بود، در نتیجه قدم به قدم از حق دورتر شده است.

و در تفسیر "عرش" به فلک نهم و یا جسم نورانی نظیر تخت، در کتاب و سنت چیزی که قابل اعتماد باشد وجود ندارد. همه اینها مطالبی است که فهم این راوی آن را تراشیده. و ما بیشتر روایات عرش را در اوائل جزء هشتم این کتاب نقل نمودیم.

و همین که امام (ع) مطلب را به بعضی از علماء نسبت داده خود اشاره به این است که آن جناب مطلب را صحیح ندانسته، و این امکان را هم نداشته که حق مطلب را بیان فرماید، و چگونه میتواند اند بیان کنند در حالی که فهم شنوندگان آن قدر ساده و نارسا بوده که یک فرضیه آسان و سهل التصور در نزد

اهل فنش را اینطور که دیدید گیج و گم میکردند. در چنین زمانی اگر امام حق مطلب را که امری خارج از احساس به خواص ظاهری و بیرون از گنجایش فکر آن روز شنونده بود بیان میکردند شنندگان چگونه تلقیاش نموده، و چه معانی برایش میتراشیدند؟.

و در الدر المنثور است که عبد الرزاق، سعید بن منصور، ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم از طریق عثمان بن ابی حاضر، از ابن عباس روایت کرده اند که به وی گفته شد:

معاویة بن ابی سفیان آیه سوره کهف را "تغرب فی عین حامیه" قرائت کرده. ابن عباس میگوید: من به معاویة گفتم: ما این آیه را جز به لفظ "حمئة" قرائت نکرده ایم، (تو این قرائت را از که شنیدی؟). معاویة به عبد الله عمر گفت: تو چه جور میخوانی؟ گفت: همانطور که تو خواندی.

ابن عباس میگوید: به معاویة گفتم قرآن در خانه من نازل شده، (تو از این و آن میپرسی؟) معاویة فرستاد نزد کعب الاحبار و احضارش نموده، پرسید در تورات محل غروب آفتاب را کجا دانسته؟ کعب گفت: از اهل عربیت پرس، که آنان بهتر میدانند، و اما من در تورات میابم که آفتاب در آب و گل غروب میکند،- و در اینجا با دست اشاره به سمت مغرب کرد- ابن ابی حاضر به ابن عباس گفت: اگر من با شما دو نفر بودم چیزی میگفتم که سخن تو را تایید کند، و معاویة را نسبت به کلمه "حمئة" بصیرت بخشد. ابن عباس پرسید: چه میگفتی؟ گفت این مدرک را ارائه میدادم که تبع در ضمن خاطراتی که از ذوالقرنین و از علاقه مندی او به علم و پیروی از آن نقل کرده گفته است:

قد کان ذوالقرنین عمر مسلما ملکا تدین له الملوک و تحشد

فاتی المشارق و المغارب یبتغی اسباب ملک من حکیم مرشد

فرأی مغیب الشمس عند غروبها فی عین ذی خلب و ثاط حرم «۴۵»

ابن عباس پرسید "خلب" چیست؟ اسود گفت: در زبان قوم تبع به معنای گل است، پرسید "ثاط" به چه معنا است؟ گفت: به معنای لای است، پرسید "حرم" چیست؟ گفت:

سیاه. ابن عباس غلامی را صدا زد که آنچه این مرد میگوید بنویس «۴۶».

مؤلف: این حدیث با مذاق جماعت که قائل به تواتر قراءتها هستند آن طور که باید سازگاری ندارد.

و از تیجان ابن هشام همین حدیث را نقل کرده، و در آن چنین آمده که: ابن عباس این اشعار را برای معاویة خواند، معاویة از معنای "خلب" و "ثاط" و "حرم" پرسید، و در جوابش گفت: خلب به معنای

لایه زیرین است، و حرمد شن و سنگ زیر آن است، آن گاه قصیده را هم ذکر کرده. و همین اختلاف خود شاهد بر این است که در این روایت نارسایی وجود دارد.

و در تفسیر عیاشی از ابی بصیر از ابی جعفر (ع) روایت کرده که در ذیل این کلام خدای عز و جل: "لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا" فرمود: چون هنوز خانه ساختن را یاد نگرفته بودند «۴۷».

و در تفسیر قمی در ذیل همین آیه نقل کرده که امام فرمود: چون هنوز لباس دوختن را نیاموخته بودند «۴۸».

و در الدر المنثور است که ابن منذر از ابن عباس روایت کرده که در ذیل جمله "حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ" گفته: یعنی دو کوه که یکی کوه ارمینیه و یکی کوه آذربایجان است «۴۹».

و در تفسیر عیاشی از مفضل روایت کرده که گفت از امام صادق (ع) از معنای آیه "أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا" پرسش نمودم، فرمود: منظور تقیه است که "فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا" اگر به تقیه عمل کنی در حق تو هیچ حيله ای نمیتوانند بکنند، و خود حصنی حصین است، و میان تو و اعداء خدا سدی محکم است که نمیتوانند آن را سوراخ کنند «۵۰».

و نیز در همان کتاب از جابر از آن جناب روایت کرده که آیه را به تقیه تفسیر فرموده است «۵۱».

مؤلف: این دو روایت از باب جری است نه تفسیر.

و در تفسیر عیاشی از اصبع بن نباته از علی (ع) روایت کرده که روز را در جمله "و تَرَكَنَا بَعْضَ ضَمِّهِمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ" به روز قیامت تفسیر فرموده «۵۲».

مؤلف: ظاهر آیه به حسب سیاق این است که این آیه مربوط به علائم ظهور قیامت باشد، و شاید مراد امام هم از روز قیامت همان مقدمات آن روز باشد، چون بسیار میشود که قیامت به روز ظهور مقدماتش هم اطلاق میشود.

و در همان کتاب از محمد بن حکیم روایت شده که گفت: من نامهای به امام صادق (ع) نوشتم، و در آن پرسیدم: آیا نفس قادر بر معرفت هست یا نه؟ میگوید:

امام فرمود نه. پرسیدم خدای تعالی میفرماید: "الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا" و از آن برمیآید که دیدگان کفار بینایی داشته و بعدا دچار غطاء شده. امام فرمود: این آیه "مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَ مَا كَانُوا يُبْصِرُونَ" کنایه است از ندیدن و نشنیدن، نه اینکه میبینند ولی

غطاء جلو دید آنان را گرفته است. میگوید عرض کردم: پس چرا از آنان عیب میگیرد؟ فرمود: از آن جهت که خدا با آنان معامله کرده عیب نمیگیرد، بلکه از آن جهت که خود چنین کردند از آنها عیب میگیرد و اگر منحرف نمیشدند و تکلف نمیکردند عیبی بر آنان نبود «۵۳».

مؤلف: یعنی کفار، خود مسبب این حجاب اند و به همین جهت به آثار و تبعات آن گرفتار میشوند. و در تفسیر قمی در ذیل آیه مذکور از امام روایت کرده که فرمود: کسانی هستند که به خلقت خدا و آیات ارضی و سماوی او نظر نمی افکنند «۵۴».

مؤلف: و در عیون «۵۵» از حضرت رضا (ع) روایت کرده که آیه را بر منکرین ولایت تطبیق فرموده، و این همان تطبیق کلی بر مصداق است.

۱: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰.

۲: این قول را الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۴۱) از احوص بن حکیم از پدرش از رسول خدا (ص) و از شیرازی از جبیر بن نفیر از رسول خدا (ص) و از عده ای از خالد بن معدان از رسول خدا (ص) و نیز از عده ای از عمر بن خطاب روایت کرده.

۳: این قول را الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۴۱) از احوص بن حکیم از پدرش از رسول خدا (ص) و از شیرازی از جبیر بن نفیر از رسول خدا (ص) و از عده ای از خالد بن معدان از رسول خدا (ص) و نیز عده ای از عمر بن خطاب روایت کرده اند.

۴: این روایت الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۴۱) از ابن ابی حاتم و ابی الشیخ از امام باقر (ع) و در تفسیر برهان (ج ۲، ص ۴۸۳) از جبرئیل بن احمد از اصبع بن نباته از علی (ع) و در نور الثقلین (ج ۳، ص ۲۹۴، ح ۲۰۱) از اصول کافی از حارث بن مغیره از ابی جعفر (ع) روایت کرده.

۵: تفسیر عیاشی (ج ۲، ص ۳۴۰ ح ۷۵) از ابی حمزه ثمالی از ابی جعفر (ع)، و الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۴۱) از ابی الشیخ از ابی الورداء از علی (ع) روایت کرده و در آن معنا روایات دیگری نیز هست.

۶: تفسیر عیاشی (ج ۲، ص ۳۴۱ ح ۷۹) از اصبع بن نباته از علی (ع) و در برهان (ج ۲، ص ۴۸۶ ح ۲۷) از ثمالی از امام باقر (ع) نقل شده.

۷: این معنا از روایت قرب الاسناد حمیری از امام کاظم (ع) و از روایت الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۴۱) عده ای از عقبه بن عامر از رسول خدا (ص) و نیز روایت دیگرش عده ای از وهب استفاده میشود.

۸: در الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۴۲) است که ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ از طریق ابن اسحاق از بعضی از اهل کتاب که مسلمان شده اند روایت کرده.

۹: البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۱۰۴ ط بیروت.

- ۱۰: البداية و النهاية، ج ۲، ص ۱۰۵ نقل از ابن هشام از کتاب تيجان.
- ۱۱: خصال (ص ۲۵۵، ط جامعه مدرسین)، از محمد بن خالد بطور رفع او در البداية و النهاية ص، از زبير بن بكار از ابن عباس نقل شده.
- ۱۲: در کتاب برهان (ج ۲، ص ۴۸۷، ح ۳۳) از صدوق از اصبع از علی (ع) و در تفسیر قمی (ج ۲، ص ۴۱) از ابی بصیر از امام صادق (ع) و در خصال از ابی بصیر از امام صادق (ع) آمده.
- ۱۳: در تفسیر عیاشی (ج ۲، ص ۳۴۱ ح ۷۹) از اصبع از علی (ع) و در الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۴۱) از ابن مردویه از طریق ابی الطفیل از علی (ع) نقل شده و عیاشی (ج ۲، ص ۳۴۰ ح ۷۳) نیز آن را نقل کرده و در معنای آن روایت دیگری نیز هست.
- ۱۴: تفسیر عیاشی (ج ۲، ص ۳۴۱ ح ۷۹) از اصبع از علی (ع) و در الدر المنثور از عده‌ای از وهب ابن منبه چیزی نظیر آن نقل شده.
- ۱۵: در الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۴۲) از ابی الشیخ از وهب ابن منبه.
- ۱۶: در الدر المنثور عده ای از ابی العالیه و ابن شهاب.
- ۱۷: نور الثقلین (ج ۳، ص ۲۹۶ ح ۲۱۱) از ضرائح و جرائح از امام عسکری (ع) از علی (ع).
- ۱۸: الدر المنثور از شیرازی از قتاده (ج ۴، ص ۲۴۲).
- ۱۹: الدر المنثور عده ای، از وهب (ج ۴، ص ۲۴۲).
- ۲۰: در الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۴۱) است که ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ از طریق ابن اسحاق از بعضی از اهل کتاب که مسلمان شده اند روایت کرده.
- ۲۱: این روایت را روح المعانی نقل کرده. (ج ۱۶، ص ۲۵).
- ۲۲: در تعدادی از روایات عامه و خاصه و در الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۴۶) و تفسیر برهان (ج ۲، ص ۴۸۳ ح ۲۴) و نور الثقلین و در بحار آمده.
- ۲۳: در برهان (ج ۲، ص ۴۸۶ ح ۲۸) از جمیل از امام صادق (ع) و در الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۴۶) از عبد بن حمید و غیر او ار عکرمه.
- ۲۴: در تفسیر قمی (ج ۲، ص ۴۲) از علی (ع) و در تفسیر عیاشی (ج ۲، ص ۳۴۰ ح ۷۷) از هشام از بعضی از آل محمد (ع) و در الدر المنثور از ابن ابی حاتم و غیر او از امام باقر (ع).
- ۲۵: الدر المنثور (ج ۴، ص ۴۴۴) از ابن اسحاق و غیر او از وهب.
- ۲۶: الدر المنثور از ابن اسحاق از ابن عباس.

- ۲۷: الدر المنثور (ج ۴، ص ۴۴۴) از ابن اسحاق و غیر او از وهب.
- ۲۸: الدر المنثور از ابن اسحاق از ابن منذر از علی (ع) و از ابن ابی حاتم از قتاده و در (ج ۳، ص ۳۰۷، ح ۲۲۷) نور الثقلین از علل الشرائع از عسکری.
- ۲۹: نور الثقلین (ج ۳، ص ۳۰۷، ح ۲۲۸) از روضه کافی از ابن عباس.
- ۳۰: طبری (ج ۱۶، ص ۱۹، با اختلاف سند) از عبد الله بن عمیر و از عبد الله بن سلام و در الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۵۰) (از) نسایی و ابن مردویه از اوس از رسول خدا (ص) و در الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۵۱) از ابن ابی حاتم از سدی از علی (ع).
- ۳۱: در الدر المنثور (ج ۳، ص ۲۴۹) از عبد الرزاق و غیر او از عبد الله بن عمر.
- ۳۲: الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۴۲) از ابن اسحاق و غیر او از وهب.
- ۳۳: در الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۵۰) از ابن منذر و ابی الشیخ از حسان بن عطیه و از ابن ابی حاتم و غیر او از حذیفه از رسول خدا (ص) و نیز در مبالغه از جهت آمار این امت آمده که از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود یاجوج و ماجوج معادل هزار برابر مسلمانان هستند [البداية و النهایة از صحیح بخاری و مسلم از ابی سعید از رسول خدا (ص)] در حالی که میگویند مسلمانان پنج یک اهل زمینند و لازمه این حرف این میشود که یاجوج و ماجوج دویست برابر جمعیت روی زمین باشند.
- ۳۴: در الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۴۴) از ابن منذر و ابن ابی حاتم از کعب الاحبار.
- ۳۵: در الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۵۰) از ابن منذر و حاکم و غیر آن دو از ابن عباس.
- ۳۶: در الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۴۲) از ابن منذر و از عدهای از عقبه بن عامر از رسول خدا (ص).
- ۳۷: در تفسیر عیاشی (ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۸۷) از اصبح از علی (ع).
- ۳۸: الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۴۲) از ابن مردویه و غیر او از عبید بن عمیر، و در نور الثقلین (ج ۳، ص ۲۸۸، ح ۱۸۱) از امالی شیخ از امام باقر (ع) و در عرائس ابن اسحاق.
- ۳۹: الدر المنثور از ابن ابی حاتم و ابن عساکر از مجاهد.
- ۴۰: برهان (ج ۲، ص ۴۷۹، ح ۲) از برقی از موسی بن جعفر (ع).
- ۴۱: الدر المنثور (ج ۴، ص ۲۴۷) از ابن ابی حاتم از وهب.
- ۴۲: اکمال الدین، ط انتشارات اسلامی، ص ۳۹۳.
- ۴۳: الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۴۰.
- ۴۴: احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۹۹، ط نجف.



۴۵: ذوالقرنین مردی مسلمان بود که عمری را به اسلام گذارنده و پادشاهی بود که پادشاهان خدمتش کردند و نزدش جمع شدند. پس به مشارق و مغارب عالم سفر کرد و در جستجوی اسباب ملک بود که حکیمی مرشد بیابد و از او بپرسد. پس محل غروب آفتاب را در هنگام غروب دید که در چشمهای گل آلود و سیاه رنگ فرو میرفت.

۴۶: الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۴۸.

۴۷: فسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۰، ح ۸۴.

۴۸: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۱.

۴۹: الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۴۹.

۵۰ و ۵۱ و ۵۲: تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۱.

۵۳: تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۱.

۵۴: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۶.

۵۵: عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۳۳.<sup>۱۲</sup>

علامه طباطبایی در ادامه به عدم وجود مصداق تاریخی برای ماجرای ذوالقرنین اعتراف و همچنین به نقل برخی روایات من باب بیان مصداق تاریخی برای ذوالقرنین و بررسی این مصادیق میپردازد که هیچ یک را تأیید نمیکند بجز کورش دوم در گفتار مولانا ابوالکلام که آنرا اگرچه صحیح تر میخواند لکن کاملاً تأیید نمیکند. از آنجا که هدف ما تنها بررسی تطبیقی ذوالقرنین با کورش دوم است و نه ارائه مصداق تاریخی برای وی از پرداختن به اینگونه مسائل در این قسمت خودداری میکنیم و مباحث را نقل و در نهایت قضاوت را بر پایه مباحث اصلی و کلی مطرح شده انجام میدهیم و نه فرضهای بی اعتبار از لحاظ اسناد تاریخی و روایی و باستان شناسی<sup>۱۳</sup>.

نتیجه ای که گرفته میشود این است که هیچ نکته خاص و یا در خور توجه معتبری از روایات مرتبط با ذوالقرنین بدست نمی آید و در مجموع همدیگر را نقض میکنند.

۱۲. ترجمه تفسیر المیزان، جلد سیزده، ذیل آیات ۸۳ الی ۱۰۳ سوره کهف.

۱۳. برای بررسی و نقد کامل نظریه ابوالکلام آزاد میتوان به کتاب حجت الاسلام نوادری با عنوان «ذوالقرنین همچنان ناشناخته (بازخوانی و رد نظریه ابوالکلام آزاد در باره کورش و ذوالقرنین)» انتشارات مؤسسه آموزش تألیفی ارشدان، رجوع کنید.

## تطبیق دوم

### (قرآن کریم و روایات دینی)

#### کوروش دوم هخامنشی

در قرآن کریم اثری از کوروش دوم نیست و در میان روایات هم تنها یک روایت از پیامبر اکرم (صلوات الله علیه) اشاره به کورس نامی دارد که پادشاه فارس است:

حدیثی یونس، قال: أخبرنا ابن وهب، قال: قال ابن زيد: كان إفسادهم الذي يفسدون في الأرض مرتين: قتل زكريا ويحيى بن زكريا، سلط الله عليهم سابور ذا الأكتاف ملكا من ملوك فارس، من قتل زكريا، وسلط عليهم بختنصر من قتل يحيى.

حدیثنا عصام بن رواد بن الجراح، قال: ثنا أبي، قال: ثنا سفیان بن سعید الثوری، قال: ثنا منصور بن المعتمر، عن ربي بن حراش، قال: سمعت حذيفة بن اليمان يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمَّا اعْتَدُوا وَعَلَوْا، وَقَتَلُوا الْأَنْبِيَاءَ، بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَلِكًا فَارِسَ بُخْتَنْصَرَ، وَكَانَ اللَّهُ مَلِكُهُ سَبْعَ مِائَةِ سَنَةٍ، فَسَارَ إِلَيْهِمْ حَتَّى دَخَلَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ فَحَاصَرَهَا وَفَتَحَهَا، وَقَتَلَ عَلَى دَمِ زَكَرِيَّا سَبْعِينَ أَلْفًا، ثُمَّ سَبَى أَهْلَهَا وَبَنِي الْأَنْبِيَاءِ، وَسَلَبَ حُلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ، وَأَسْتَخْرَجَ مِنْهَا سَبْعِينَ أَلْفًا وَمِائَةَ أَلْفٍ عَجَلَةً مِنْ حُلَى حَتَّى أُوْرِدَهُ بَابِلَ، قَالَ حُذَيْفَةُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ عَظِيمًا عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَجَلُ بَنَاءِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ مِنْ ذَهَبٍ وَدُرٍّ وَيَاقُوتٍ وَزَبْرَجَدٍ، وَكَانَ بِلَاطُطِهِ بِلَاطُطُهُ مِنْ ذَهَبٍ وَبِلَاطُطُهُ مِنْ فِضَّةٍ، وَعُمُدُهُ ذَهَبًا، أَعْطَاهُ اللَّهُ ذَلِكَ، وَسَخَّرَ لَهُ الشَّيَاطِينَ يَأْتُونَهُ بِهَذِهِ الْأَشْيَاءِ فِي طَرْفَةِ عَيْنٍ، فَسَارَ بُخْتَنْصَرَ بِهَذِهِ الْأَشْيَاءِ حَتَّى نَزَلَ بِهَا بَابِلَ، فَأَقَامَ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِي يَدَيْهِ مِائَةَ سَنَةٍ تُعَذِّبُهُمُ الْمَجُوسُ وَأَبْنَاءُ الْمَجُوسِ، فِيهِمُ الْأَنْبِيَاءُ وَأَبْنَاءُ الْأَنْبِيَاءِ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ رَحِمَهُمْ، فَأَوْحَى إِلَى مَلِكٍ مِنْ مُلُوكِ فَارِسٍ يُقَالُ لَهُ كُورَسُ، وَكَانَ مُؤْمِنًا، أَنْ سَرَّ إِلَى بَقَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّى تَسْتَنْقِذَهُمْ، فَسَارَ كُورَسُ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَحُلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ حَتَّى رَدَّهُ إِلَيْهِ، فَأَقَامَ بَنُو إِسْرَائِيلَ مُطِيعِينَ لِلَّهِ مِائَةَ سَنَةٍ، ثُمَّ إِنَّهُمْ عَادُوا فِي الْمَعَاصِي، فَسَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَبْطِيَانْحُوسَ فَغَزَا بِأَبْنَاءِ مَنْ غَزَا مَعَ بُخْتَنْصَرَ، فَغَزَا بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّى أَتَاهُمْ بَيْتَ الْمَقْدِسِ، فَسَبَى أَهْلَهَا، وَأَحْرَقَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ، وَقَالَ لَهُمْ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنْ عُدْتُمْ فِي الْمَعَاصِي عُدْنَا عَلَيْكُمْ بِالسَّبَاءِ، فَعَادُوا فِي الْمَعَاصِي، فَسَبَّ اللَّهُ عَلَيْهِمُ السَّبَاءَ الثَّلَاثَ مَلِكًا رُومِيَّةً، يُقَالُ لَهُ قَاقِسُ بْنُ إِسْبَايُوسَ، فَغَزَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، فَسَبَاهُمْ وَسَبَى حُلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ، وَأَحْرَقَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ بِالنِّيرَانِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هَذَا مِنْ صَنْعَةِ حُلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ، وَيُرَدُّهُ الْمَهْدِيُّ

إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ، وَهُوَ أَلْفُ سَفِينَةٍ وَسَبْعُ مِئَةِ سَفِينَةٍ، يُرْسَى بِهَا عَلَى يَافَا حَتَّى تُنْقَلَ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ، وَبِهَا يَجْمَعُ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ<sup>۱۴</sup>.

جدای از موثق نبودن کامل راویان این روایت و همچنین این ایراد که در روایت گفته شده بخت النصر بخاطر حضرت یحیی (علیه السلام) قیام کرد در حالیکه این دو از نظر تاریخی همزمان نیستند<sup>۱۵</sup>، اما کورسی که طبری در کتابش از آن سخن گفته پادشاه هخامنشی نیست چون اولاً از نظر زمانی با کوروش دوم که در زمان نبوتش می زیسته همخوانی ندارد و ثانیاً طبری در تاریخ خود کورش را بصورت کیرش و با عنوان پادشاه بابل ولی منصوب شده از طرف بهمن بن اسفندیار (از شاهان سلسله کیانیان) خوانده و سخنی از پادشاه ملک فارس به نام کورس نمیزند<sup>۱۶</sup> و نکته جالبتر اینجاست که بلعمی نیز به کورس اشاره ولی آنرا سردار پادشاه کیانی گشتاسب میخواند<sup>۱۷</sup>. محتوای این روایت بیشتر مشابه کتب عهد عتیق است که کوروش را مسیح موعود خوانده اند که در بخش مربوطه آنرا بررسی خواهیم کرد.

۱۴. تفسیر طبری، جلد هفدهم، صفحه ۳۵۷ و ۳۵۸.

۱۵. در پاسخ به این ایراد گفته اند که منظور از زکریا «زکریا بن یهودا، کاهن زمان سلطنت یوآش (پادشاه یهودا)» بوده و به طبع یحیی این روایت هم فرزند حضرت زکریا (علیه السلام) نیست.

۱۶. تاریخ طبری، جلد دوم، صفحه ۴۵۸.

۱۷. تاریخ بلعمی، جلد دوم، صفحه ۶۴۸.

## تطبیق سوم

### (اسناد باستان شناسی)

### ذوالقرنین

در هیچ یک از اسناد باستان شناسی اثری از فردی به نام ذوالقرنین نیست. برخی احتمال داده اند اگر ذوالقرنین را به معنای صاحب دو شاخ در نظر بگیریم تصویر اسکندر بر روی سکه نقره لوسیما خوس میتواند مرتبط با آن باشد<sup>۱۸</sup>:



در حال حاضر بطور کل نمیتوان ذوالقرنین را در اسناد باستان شناسی پیدا کرد و البته این مسئله منحصر به ذوالقرنین نیست بلکه از افرادی همچون زرتشت و پادشاهانی همچون گشتاسب و کیخسرو و ... هم اثری در اسناد باستان شناسی نیست و اسناد مربوط به این شخصیت ها میتواند بدست ما نرسیده باشد. بعنوان مثال با اینکه ما از تمدن شهر سوخته و یا دیگر تمدنهای بسیار قدیمی همچون لولوبی در ایران آثاری هرچند ناچیز در دست داریم اما نمیدانیم که حاکم آن مناطق و یا پادشاهان مناطق مربوط به ایران چه کسانی بودند و... الخ.

۱۸ . منبع تصویر: وبسایت مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، بخش تاریخ، مقاله اسکندر مقدونی، نویسنده: مجد الدین کیوانی.

## تطبیق سوم

### (اسناد باستان شناسی)

## کورش دوم هخامنشی

کل اسناد باستان شناسی مهمی که در آنها از کورش دوم سخن گفته شده است به ترتیب زمانی اینها میباشند:

رویدادنامه نبونئید - استوانه کورش دوم - کتیبه سه زبانه پاسارگاد - کتیبه بیستون.

برخی الواح کشف شده نیز وجود دارند که زمان آنها را مربوط به اوایل حکومت هخامنشی دانسته و در آن سخن از برده داری بوده و نکته خاصی در رابطه با کورش دوم در بر ندارد جز اینکه نشان میدهد در زمان وی برده داری در حکومت هخامنشی رواج داشته است.<sup>۱۹</sup> اسناد باستان شناسی مهم راجع به کورش دوم با محوریت انطباق با ذوالقرنین یک به یک بررسی میکنیم:

### الف: رویدادنامه نبونئید:

توجه داشته باشید که این رویدادنامه از زمان به اسارت در آمدن نبونئید به نوعی میشود رویدادنامه کورش و نه نبونئید چون مشخص است مابقی محتوای آن پس از به اسارت در آمدن نبونئید و فتح بابل به فرمان و زیر نظر کورش دوم نوشته شده است. مهم ترین محتوای این رویدادنامه راجع به کورش هخامنشی یکی مربوط به بدون جنگ فتح شدن بابل است که در تناقض با تاریخ هرودوت<sup>۲۰</sup> و کورش نامه گزنفون<sup>۲۱</sup> بوده و عده ای از دانشمندان را بر آن داشته تا با استناد به اسناد باستان شناسی این ادعای با صلح شدن بابل را که در استوانه منتسب به کورش دوم نیز درج شده دروغ بدانند و برخی آنرا متأثر از یک سنت بین النهرینی<sup>۲۲</sup> [جالب است بدانید هیچ

۱۹. ر.ک:

Beiträge zur Assyriologie und semitischen Sprachwissenschaft, Volume 3, page 405, 409, 446.

۲۰. تاریخ هرودوت، کتاب یکم، بندهای ۱۸۲ الی ۱۹۲.

Cyropaedia, book VII, chapter 5, section 1 to 41 . ۲۱

۲۲. استیون برک میگوید: «این واقعیت که کورش کبیر ادعا میکند امپراتوری بابل را به سادگی در غیاب پادشاهش به چنگ آورده است شاید بیش تر حاکی از گرافه گویی کورش باشد تا بی کفایتی نبونئید. تعدادی از نوشته های بابلیان در آخرین روزهای امپراتوری حاکی از آن است که نبونئید بی آن که خواسته باشد مرتکب اشتباهات استراتژیک در حفظ سرحدات خود شده است تا بی احترامی عمدی به مقام کاهنان یا خواست مردم» (خاورمیانه باستان گهواره تمدن، صفحات ۴۶۷ و ۴۶۸). وان در اسپک نیز میگوید: «ورود به بابل یا شهرهای دیگر بین النهرینی که شاهان مدعی ورود با صلح هستند سنتی بین النهرینی است که شاهان بیان میکردند. لذا سارگن دوم که سالها قبل از کورش با جنگ وارد بابل یا شهرهای دیگر میشود مدعی شده که با صلح و برای نجات مردم آمده است. لذا اگر صرفاً این جمله ورود به شهر جدید با صلح نشان از حقوق بشر باشد، سارگن دوم و منشورش که چنین چیزی را مدعی شده اند مستحق ترن» (Cyrus the great, page 33).

یک از مورخین عهد باستان که از کوروش دوم سخن گفته اند فتح بابل بدون نبرد توسط وی را تأیید نمیکنند. دیگری هم مربوط به فتح آپیس قبل از فتح بابل است که در آن به کشتار مردمی که مقاومت کرده بودند اشاره شده و همچنین مورد اجماع اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان نیز قرار گرفته است<sup>۲۳</sup> و برخی همچون بروسیوس قتل عام و رفتار خشونت آمیز کوروش دوم در آپیس را باعث عدم مقاومت به منظور فتح بابل دانسته اند<sup>۲۴</sup>. در نتیجه در این رویدادنامه هیچ قرابتی مابین کوروش و ذوالقرنین دیده نمیشود مگر شاه بودن هردو.

### ب) استوانه منتسب به کوروش دوم هخامنشی

تنها سند بدست آمده از کوروش، استوانه ای گلی با نبشته ای ۴۵ سطری به زبان بابلی است که در سال ۱۸۷۹ م پیدا شد و امروز در موزه لندن نگهداری میشود. پاول ریچارد برگر، قطعه گمشده ای از این استوانه را در مجموعه دانشگاه بیل پیدا کرد. با پیوستن این قطعه به استوانه اصلی، برگر توانست تقریباً به متنی کامل دست یابد؛ اما هنوز پایین نبشته را کم داریم<sup>۲۵</sup>. فارغ از ادله ای که سبب میشود به اعتبار این استوانه خدشه وارد بشود<sup>۲۶</sup>، محتوای این استوانه بهیچ عنوان کمکی به تطبیق کوروش دوم هخامنشی با ذوالقرنین نکرده و از قضا حاکی از مسائلی است که تناقض کوروش دوم هخامنشی را بعنوان یک چندگانه و بت پرست با ذوالقرنین که مردی مؤمن و خدا دوست بوده نشان میدهد. بنا به متن استوانه کوروش، این استوانه دو قسمت دارد که یکی از زبان کاهنان بابلی است (البته مشخص است که زیر نظر کوروش دوم مکتوب شده) و دیگری از زبان شخص کوروش. حسن پیرنیا یکی از باستانگرایان و البته پژوهشگران بنام این حوزه در اینباره میگوید:

در موقع بودن کوروش در بابل دو اعلامیه صادر شده که از حفریات این شهر به دست آمده، یکی از طرف کهنه و روحانیون بابل است و دیگری از طرف خود کوروش.

۲۳. برای نمونه:

Cush to Mysterious Babylon, Page 40-41.

Peoples and Places of Ancient Western Asia: From the Early Bronze Age to the Fall of the Persian Empire, Page 741.

Introduction to the Old Testament, Page 177.

داریوش و ایرانیان، صفحه ۱۰۴.

The Persians, page 11. . ۲۴

۲۵. داریوش و ایرانیان، صفحه ۱۰۶.

۲۶. نمونه بارز این دلایل، عدم رغبت مسئولان موزه بریتانیا (محل نگهداری منشور کوروش) در طول تمام این چند دهه پس از کشف استوانه به انجام آزمایش هایی همچون ترمولومینسانس برای تعیین قدمت آن است.

... پس از این اعلامیه، بیانیه کوروش را ذکر میکنیم و مضمونش این است: من کوروش، شاه عالم، شاه بزرگ، شاه قوی شوکت، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهار مملکت، پسر کبوجیه شاه بزرگ شاه شهر انشان، نوه کوروش بزرگ شاه شهر انشان، از اعقاب چیش پش شاه بزرگ شاه شهر انشان، شاخه سلطنت ابدی که سلسله اش مورد محبت **بل و نبو** است و حکمرانیش به قلب آنها نزدیک. وقتی که من بی جنگ و جدال وارد تین تیر شدم با مسرت و شادمانی مردم در قصر پادشاهان بر سریر سلطنت نشستم. **مردوک** آقای بزرگ قلوب نجیب اهالی بابل را به طرف من متوجه کرد **زیرا من همه روزه در فکر پرستش او بودم**.<sup>۲۷</sup>

در این استوانه کوروش دوم سه خدا را ستایش کرده است: بل - نبو و مردوک. نبو در آن زمان بعنوان فرزند مردوک شناخته میشده و مردوک هم خدای بزرگ بابلیان در آن زمان. بل [یا بعل: Baal]، هم نام یک خدا بوده (آنچنان که در قرآن نیز بدان اشاره شده) و هم لقبی بوده که به برخی خدایان همچون مردوک داده میشده است. همچنین در این استوانه به صراحت لفظ خدایان در زبان سومری (DINGIRmes) آمده است [بعنوان مثال بندهای ۳۲ - ۳۳ و ۳۴] که دال بر عقیده کوروش دوم به خدایان میباشد. توجه داشته باشید که هنگامی میتوانیم بل را دال بر لقب مردوک بگیریم که بصورت بل - مردوک در کتیبه آمده باشد. طبق قانون نامه حمورابی بل از جمله خدایان تمدن بابل بوده است:

قانون نامه حموربی، که بر روی ستونی از سنگ دیوریت به صورت زیبایی نبشته شده، در سال ۱۹۰۲، از میان کاوشهای باستانشناسی شوش به دست آمد؛ چنانکه معلوم است آن را به عنوان غنیمت جنگی در زمانهای گذشته از بابل به عیلام انتقال داده بودند (حوالی ۱۱۰۰ ق م). می گویند که این قانون نامه، مانند شریعت موسی، از آسمان نازل شده، چه بر یکی از اطراف استوانه صورت شاه دیده می شود که در حال گرفتن قوانین از شمش، یعنی خود خدای خورشید، است. مقدمه این قانون نامه، که بیشتر رنگ قدسی و آسمانی دارد، چنین است:

در آن هنگام که آنو، پادشاه توانای آنوناکی، و بل، پروردگار آسمان و زمین، فرمانروایی همه نوع بشر را به مردوک سپردند؛ ... در آن هنگام که نام بلند بابل را بر زبان راندند؛ در آن هنگام که شهرت آن را در سراسر جهان پراکنده ساختند و، در میان آن، مملکت ابد مدتی برپا داشتند که استواری آن همچون

استواری آسمان و زمین است- در آن هنگام، آنو و بل به من، که حموربی و شاهزاده والامقام و پرستنده خدایانم، فرمان دادند تا چنان کنم که عدالت بر زمین فرمانروا باشد...<sup>۲۸</sup>.

بنابراین در این استوانه به صراحت مشاهده میکنیم که کوروش دوم به سه ایزد اعتقاد داشته است. برخی گفته اند اینکار کوروش و همچنین بها دادن به کاهنان بت پرست بابلی دال بر تسامح مذهبی وی بوده است، شهید مطهری در اینباره میگوید:

شما مقایسه ای کنید میان کار ابراهیم و همچنین کار رسول اکرم [از یک طرف و کار ملکه یا پادشاه انگلستان از طرف دیگر]. پیغمبر اکرم پس از فتح مکه، به عنوان آزادی عقیده بتها را باقی نگذاشت زیرا این بتها سمبل اسارت فکری مردم اند.

صدها سال بود که فکر این مردم اسیر این بتهای چوبی و فلزی بود که به خانه کعبه آویخته بودند. تمام اینها را در هم ریخت و واقعا مردم را آزاد کرد. حال شما بیاید این را مقایسه کنید [با این که] ملکه یا پادشاه انگلستان در چند سال پیش در سفری که به هندوستان رفته بود وقتی که می خواست به تماشای یک بتخانه برود، مردم وقتی می خواستند داخل صحن آن بتخانه شوند کفشهایشان را می کنند، او هنوز به صحن نرسیده کفشهایش را به احترام کند و بعد، از همه ی آن بت پرستها مؤدب تر در مقابل بتها ایستاد. یک عده هم گفتند ببینید! ملت روشنفکر چقدر به عقاید مردم احترام می گزارد! نمی دانند که این نیرنگ استعمار است. استعمار می بیند

که همین بتخانه است که هند را به زنجیر کشیده و رام استعمارگر کرده. آن، احترام به آزادی نیست، خدمت به استعمار است. ملت هند اگر از زیر بار این خرافات بیرون بیاید باج به انگلیس ها نمی دهد. یا در گذشته می گفتند ببینید کوروش چقدر مرد بزرگ بزرگواری بوده! که وقتی به بابل رفت و آنجا را فتح کرد تمام بتخانه ها را محترم شمرد. این کار از نظر یک فاتح که سیاست استعمارگری دارد و می خواهد مردم را بفریبد توجیه می شود ولی از نظر بشریت چطور؟ آیا خود جناب کوروش به آن بتها اعتقاد داشت؟ نه. کوروش چه فکر می کرد؟ می گفت این اعتقاد، این مردم را بدبخت کرده یا نه؟ بله. ولی در عین حال دست به ترکیب آنها نزد، چرا؟ چون می خواست که آنها در زنجیر بمانند. این خیانت بود نه خدمت<sup>۲۹</sup>.

۲۸. تاریخ تمدن، جلد اول، صفحه ۲۶۰.

۲۹. مجموعه آثار شهید مطهری، صفحه ۱۲۲ و ۱۲۳.



بنابراین بر فرض اینکه کوروش دوم به این ایزدان و بتها اعتقاد نداشته اما اینکار او کاملاً بر خلاف ایمان و خدا دوست بودن ذوالقرنین بوده است.

### ج) کتیبه سه زبانه پاسارگاد (کتیبه CM)

این کتیبه مجموعاً چهار خط داشته که روی چند ستون و پایه کاخ در پاسارگاد حک شده است و به سه زبان خط میخی فارسی باستان و خط عیلامی و سوم خط اکدی نگاشته شده «من کوروش شاه هخامنشی [کتیبه CMa]»<sup>۳۰</sup>. جدای از این موارد، این کتیبه هیچ اطلاعاتی دال بر انطباق یا عدم انطباق کوروش دوم با ذوالقرنین ندارد. برخی ادعا کرده اند که مشابه این کتیبه بر بالای سر نقش یک انسان بالدار با تاج در پاسارگاد وجود داشته است؛ اگرچه هم اکنون اثری از این کتیبه نیست لکن عده ای همچون مولانا ابوالکلام سعی کردند با ربط دادن این کتیبه به نقشی که پایشش بوده است سخن از مرتبط بودن کوروش با ذوالقرنین بزنند ولی این نقش هیچ ربطی به کوروش دوم ندارد، پروفیسور والتر هینتس در اینباره میگوید:

تصویر ساختمان دروازه‌ی پاسارگاد (لوح ۹) را مدت‌ها تصویر آرمانی شاه بزرگ می‌دانستند. در حقیقت این تصویر ایزد نگهبان فینیقی را نشان می‌دهد: یک بعل جوان با چهار بال و تاجی مصری بر شاخ قوچ. در بالای این نگاره تا میانه‌ی سده‌ی پیش هنوز یکی از نبشته‌های بی‌شمار سه زبانه‌ای قرار داشت که داریوش نویسانده بود: «من، کوروش، شاه، هخامنشی». ظاهراً کوروش نظیر این پیکره‌های ایزدان را پس از گشودن بابل و سوریه متعلق به آن و همچنین فینیقیه با بنادر مدیترانه‌ای اش صیدون و صور دیده بود و سپس آن را به عنوان ایزد نگهبان قصر بر در ورودی کاخ خود قرار داده بود<sup>۳۱</sup>.

بنابراین این کتیبه هیچ ربطی به انطباق کوروش دوم با ذوالقرنین ندارد و تنها کوروش را شاه خوانده است.

### د) کتیبه بیستون

در رابطه با کوروش در این کتیبه تنها برداشت میشود که پدر کمبوجیه دوم بوده است<sup>۳۲</sup>.

۳۰. فارسی باستان، صفحات ۳۶۴ و ۳۹۲.

۳۱. داریوش و ایرانیان، صفحه ۱۱۶.

۳۲. فارسی باستان، صفحه ۴۰۳.

در پایان راجع به سدی هم که به کوروش دوم به منظور انطباق وی با ذوالقرنین بیان میکنند باید اشاره کنیم که درباره سد داریان، سندی تاریخی وجود ندارد که نشان دهد کوروش، سدی را مقابل قومی ساخته باشد و بنای دروازه آهن (باب الحديد) منسوب به اسکندر مقدونی است.

## تطبیق چهارم

### (متون عهد عتیق)

### ذوالقرنین

در این متون هیچ اثری از ذوالقرنین نیست. برخی با استناد به صاحب دو شاخ بودن در معنی ذوالقرنین خواسته اند آنرا با قوچ دو شاخ در رؤیای دانیال نبی منطبق کنند<sup>۳۳</sup> ولی یک نکته را باید مد نظر داشت:

کتاب دانیال نبی را بسیاری از اهل تحقیق، معتبر ندانستند و بر فرض صحت انتساب کتاب مذکور به دانیال، نمی توان قوچ دو شاخ را تنها بر کوروش منطبق دانست؛ بلکه عبارت کتاب دانیال، تمام پادشاهان ماد و فارس را شامل میشود: «قوچ دو شاخی که دیدی، ملوک مدائن و فارس است و برتر از پادشاه یونان.»<sup>۳۴</sup>

همچنین در کتاب منتسب به دانیال این عادت وجود دارد که حکومتها را به حیوانات تشبیه کند، مثلاً حکومت اسکندر کبیر را به یک بز نر با شاخی بزرگ و یا در آیات چهار الی هشت باب هفتم سخن از چهار حکومت زده و آنها را به شیر با بال عقاب و پلنگ با بال مرغ و خرس و ... تشبیه کرده است و حتی از حیواناتی مثلاً با ده شاخ سخن گفته بنابراین رویه کتاب منتسب به دانیال این چنین بوده است. جدای از این موارد، در این کتاب گفته میشود قوچ دو شاخ به شمال و جنوب و مغرب می‌رود و سخنی از شرق نیست در حالیکه ذوالقرنین ابتدا به غرب و سپس به سمت شرق حرکت میکند بنابراین قوچ دو شاخ هیچ ربطی به ذوالقرنین ندارد.

با وجود اینکه در روایتی بیان میشود یهودیان بوده اند که از پیامبر اکرم (ص) درباره ذوالقرنین سؤال میکنند ولی عدم وجود ذوالقرنین در متون عهد عتیق یا نشانگر صحیح نبودن روایت است و یا نشان از تغییر در متون یهودیان و شاید هم نشان از این است که بصورت شفاهی یا در متونی غیر از متون عهد عتیق میان یهودیان از ذوالقرنین مطالبی وجود داشته است.

۳۳. باب هفتم الی دهم کتاب منتسب به دانیال نبی.

۳۴. آیین زرتشتی و باستانگرایی، صفحه ۶۴.

## تطبیق چهارم

### (متون عهد عتیق)

#### کوروش دوم

در متون عهد عتیق از کوروش هخامنشی بسیار تعریف شده و وی برگزیده خداوند خوانده شده است<sup>۳۵</sup>، اگرچه در همان متون مردوک نیز باطل شمرده شده است<sup>۳۶</sup>، گویا یهودیان آزادی خود را مهمتر از یکتاپرستی میدانسته اند!، اگرچه حتی امروزه عده ای به ماجرای اسارت و آزادی یهودیان توسط کوروش دوم خدشه وارد کرده و آنرا دروغ میدانند<sup>۳۷</sup>. حقیقت امر را میتوان در سخنان ژوزف فلاویوس مورخ یهودی قرن اول پس از میلاد دید که میگوید:

کمبوجیه پس از اینکه تحقیقی از دو نفر پیرامون نیت واقعی یهودیان برای تجهیز استحکامات اورشلیم دریافت می‌کند، ضمن پیام تشکری به ایشان، می‌گوید: «من تحقیقاتی که از سوی شما برایم فرستاده شده را خواندم، پس من بر آن شدم که در میان کتب نیاکانم در اینباره جستجویی انجام شود، و در آنجا اینطور یافتم که این شهر [اورشلیم] همواره دشمن پادشاهان بوده است و ساکنان آن همواره فتنه و جنگ به راه می‌اندازند. لذا من دستور دادم یهودیان به ساخت شهر اورشلیم و بنای کشور یهودیه مجاز نمی‌باشند<sup>۳۸</sup>».

باز فلاویوس در جای دیگری میگوید:

کوروش هخامنشی طی بیانیه‌ای به کاهنان یهود، فرمان داد تا همه ایشان باید برای حفظ شاه (کوروش) و خانواده‌اش به سوی خدا دعا کنند تا شاهنشاهی پارس ادامه داشته باشد و کسانی که از این حکم نافرمانی کنند بایستی به صلیب کشیده شوند و اموالشان به سود خزانه سلطنتی مصادره شود<sup>۳۹</sup>.

۳۵. کتاب منتسب به اشعیا نبی، باب چهارم و چهارم، آیه چهل و هشت - باب چهارم و پنجم، آیات یک و دو.

۳۶. کتاب منتسب به ارمیا نبی، باب پنجاهم، آیه سوم.

۳۷. مصاحبه با استاد عبدالله شهبازی با عنوان «اسطوره تبعید یهودیان به بابل» در وبسایت اندیشکده مطالعات یهود:

[jscenter.ir/jewish-methods/jews-and-politics/6098](http://jscenter.ir/jewish-methods/jews-and-politics/6098)

THE ANTIQUITIES OF THE JEWS, Book XI, chapter 2, section 1 & 2 . ۳۸

۳۹. نقل به مضمون از:

THE ANTIQUITIES OF THE JEWS, Book XI, chapter 1, section 3.

بنابراین فی الواقع نه کوروش نسبت به یهودیان دید مثبتی داشته و نه یهودیان نسبت به او.

یوزف ویسهوفر در اینباره میگوید:

بی دلیل نیست که کوروش در تورات نیز با چنین اوصاف مثبتی ترسیم و توصیف شده است. تفسیر تورات نشان داده است که متونی که در این زمینه اهمیت ویژه ای دارند (کتاب دوم تواریخ ایام، کتاب عزرا و صحیفه اشعیا نبی) اسناد دقیقاً «تاریخی» نیست بلکه نوشته هایی نوید بخش یا وصف کننده «نقطه عطف الهی و لاهوتی» (زنگر) برای اسرائیل است. کوروش همچون «ابزار عمل تاریخی یهوه» (زنگر) ظاهر می شود، که به دوره تبعید پایان می بخشد و به آغاز جدیدی رهنمون می گردد. دانشمندان حتی در این باره بحث و منازعه دارند که آیا فرمان بنای هیکل [معبد] و استقرار مجدد کیش یهود در اورشلیم و بازگرداندن یهودیان تبعیدی به موطنشان براسستی کار کوروش بوده، یا بیش تر مبین فرض یک پیش بینی (الهی) است که کردارهایی را به این منجی موعود نسبت میدهد، رهایی بخشی که فقط اجازه داشته در دوره ای بعدتر دست به عمل بزند<sup>۴۰</sup>.

بنابراین متون عهد عتیق هیچ ویژگی یا نکته ای را برای کوروش دوم بیان نمیکنند که بتوان از آن در جهت انطباق وی با ذوالقرنین استفاده کرد و ویژگی های مثبتی که برای کوروش بر شمرده شده در حقیقت بدلیل کاری بوده است که این پادشاه برای یهودیان میکند نه اینکه کوروش دوم به شخصه برگزیده خداوند باشد چه آنکه کوروش در استوانه اش خود را برگزیده مردوک میخواند که از قضا عهد عتیق کاملاً مردوک را باطل شمرده است.

## تطبیق پنجم

### (متون تاریخی یونانی)

#### ذوالقرنین

در این متون اثری از شخصیتی با نام ذوالقرنین نیست. مگر اینکه بخواهیم اسکندر کبیر را به جهت تصویری که از او روی سکه نقره ای و با یک شاخ بصورت نیم رخ حک شده است (و پیشتر بدان اشاره کردیم) دال بر صاحب دو شاخ گرفته و آنرا با ذوالقرنین یکسان بپنداریم و سپس روی به بررسی اسکندر کبیر بیاوریم.

## تطبیق پنجم

### (متون تاریخی یونانی)

#### کوروش دوم

در این متون هیچ ویژگی نیست که بتوان کوروش را منطبق بر ذوالقرنین دانست. گزنفون در کوروش نامه خود که کوروش را بصورت شخصیتی ایده آل و داستانی در آورده و بیشترین تعاریف را نسبت به او کرده است اما وی را کاملاً فردی مشرک و باورمند و پیرو خدایان میخواند<sup>۴۱</sup>. هرودوت هم کوروش را فردی نژاد پرست معرفی میکند<sup>۴۲</sup> و همچنین هیچ نشانه ای دال بر یکتاپرستی کوروش دوم نیز در تاریخ او به چشم نمیخورد. کتزیاس نیز شخصیت کوروش را بهیچ عنوان فردی مؤمن و خداپرست بیان نمیکند و بعنوان مثال جنگ کوروش با آستیاگ آخرین پادشاه ماد میگوید:

کوروش به ماد حمله کرد و پادشاه ماد (آستیاگ) از دست او گریخت. کوروش، دختر پادشاه ماد (آمیتیس) و شوهر او (اسپیتاماس) و دو فرزند ایشان را گروگان گرفته و آنان را شکنجه کرد تا پادشاه ماد، خود را تسلیم کند. پادشاه ماد نیز از روی ناچاری، به خاطر نجات فرزندانش تسلیم شد. کوروش در ادامه، اسپیتاماس را کشت و با همسر او (آمیتیس) ازدواج کرد<sup>۴۳</sup>.

و یا در رابطه با نبرد کوروش با دربیک ها، کوروش را عامل و شروع کننده این نبرد در سرزمین دربیک ها دانسته و میگوید:

کوروش به سرزمین دربیک ها لشکر کشید. جنگ آغاز شد. کوروش از اسب افتاد و زخمی شد. یاران کوروش، او را به اردوگاه بازگرداندند. در پایان نبرد، لشکریان کوروش پیروز شدند و ۳۰ هزار نفر از دربیک ها و ۹ هزار نفر از ایرانیان کشته شدند<sup>۴۴</sup>.

بنابراین قدیمی ترین مورخین یونانی یعنی هرودوت - گزنفون و کتزیاس بهیچ عنوان ذوالقرنین بودن کوروش دوم هخامنشی را تأیید نمیکنند و از قضا نوشته هایشان دال بر عدم انطباق ذوالقرنین با کوروش دوم است.

۴۱. بعنوان نمونه بنگرید به:

Cyropaedia, Book VIII, Chapter seven, Section 1 to 3.

۴۲. تاریخ هرودوت، کتاب اول، بند ۲۰۴.

۴۳. Excerpt of Ctesias, Persia, chapter 1

۴۴. Excerpt of Ctesias, Persia, chapter 7

## تطبیق ششم

### (متون تاریخی ایرانی و عربی)

#### ذوالقرنین

در متون تاریخی که به زبان های ایرانی و عربی هستند عمدتاً از ذوالقرنین سخن گفته شده لکن هیچگونه قرابتی بین ذوالقرنین مندرج در آنها و کوروش دوم وجود ندارد و از قضا بسیاری از دانشمندان و شعرای ایرانی اسکندر کبیر را به صراحت ذوالقرنین خوانده اند و مسائلی همچون همراهی با خضر نبی (ع) و یا رفتن به چشمه آب حیات را نیز به ذوالقرنین و به طبع در بسیاری از موارد به اسکندر کبیر نسبت داده اند؛ همچنین بعضاً ارسطو فیلسوف نامی یونان باستان را معلم اسکندر بیان کرده اند. نام آورانی همچون ابوعلی سینا<sup>۴۵</sup> - سعدی<sup>۴۶</sup> - فردوسی<sup>۴۷</sup> - مولوی<sup>۴۸</sup> و نظامی<sup>۴۹</sup> اسکندر را ذوالقرنین خوانده اند. برخی همچون ابوریحان بیرونی اگرچه تأیید میکند که به اسکندر ذوالقرنین میگویند<sup>۵۰</sup> اما خود یکی از پادشاهان یمن را ذوالقرنین میخواند<sup>۵۱</sup> حمزه اصفهانی<sup>۵۲</sup> هم یکی از پادشاهان یمن را ذوالقرنین میدانسته و بیان میکند به اشتباه اسکندر را ذوالقرنین خوانده اند. بهرطبع هیچ یک از مورخین و مشاهیر ایرانی و عربی فردی به نام کوروش و یا اصلاً یکی از شاهان ایران را کاندیدای ذوالقرنین نمیدانسته اند ولی عمدتاً دیدگاه بر آن بوده است که اسکندر کبیر ذوالقرنین است و حتی پروفیسور شاهپور شهبازی هم (از مدافعین ایران باستان) در عصر حاضر نظریه ذوالقرنین بودن کوروش دوم و سخن مولانا ابوالکلام را نیز رد میکند و ذوالقرنین بودن اسکندر کبیر را معتبر میدانند<sup>۵۳</sup>. البته در برخی از این منابع اسکندر ایرانی خوانده شده است و دکتر روحانی (مترجم تاریخ کامل) عنوان میکند اسکندر دو شاخدار (ذوالقرنین) و اسکندر یونانی دو شخصیت جدا بوده اند و اسکندر یونانی همان ذوالقرنین نیست<sup>۵۴</sup>؛ اما باید توجه داشت اعمالی که به اسکندر

۴۵. القصیده المزدوجه فی علم المنطق، صفحه سوم.

۴۶. بوستان سعدی، صفحه دوازدهم.

۴۷. شاهنامه کامل فردوسی به نثر پارسی، جلد دوم، صفحه ۷۲۴.

۴۸. دیوان شمس، غزل ۲۰۷۲.

۴۹. خمسه، قسمت خردنامه، بخش نهم در اینکه چرا اسکندر را ذوالقرنین گویند.

۵۰. آثارالباقیه، صفحه ۶۰.

۵۱. آثارالباقیه، صفحه ۶۵.

۵۲. تاریخ پیامبران و شاهان، صفحه ۱۳۲.

۵۳. زندگی و جهاننداری کوروش کبیر، صفحه ۲۵۲ الی ۲۵۶.

۵۴. تاریخ کامل، جلد اول، صفحه ۳۲۷.



ذوالقرنین نسبت می‌دهند اکثراً فقط بر اسکندر کبیر منطبق میشود همانند فتح ایران در زمان دارا بن داراب بعنوان آخرین پادشاه سلسله کیانیان که دارا را همان داریوش سوم میدانند، البته برخی همچون ابن اثیر به صراحت اسکندر دو شاخدار را یونانی و اهل مقدونیه خوانده و جای شبهه ای باقی نمیگذارند.<sup>۵۵</sup>

## تطبیق ششم

### (متون تاریخی ایرانی و عربی)

#### کوروش دوم

در این متون یا کوروش وجود ندارد و یا اگر هست بصورت فرمانده دست نشانده یکی از شاهان سلسله کیانیان (عمدتاً بهمن بن اسفندیار) بوده و یا اگر هم وی شاه خوانده شده است به نقل از منابع یهود بوده است همانند ابن الوردی<sup>۵۶</sup> و ابن العبری<sup>۵۷</sup> و هیچ یک از این منابع که از منابع یهود استفاده نکرده و یا آنرا به حافظه تاریخی ایرانیان و اعراب ترجیح نداده اند شاهی به نام کوروش را تأیید نمیکنند و از آن جمله است طبری<sup>۵۸</sup> - یعقوبی<sup>۵۹</sup> - بلعمی<sup>۶۰</sup> - ابوریحان بیرونی<sup>۶۱</sup> - حمزه اصفهانی<sup>۶۲</sup> و ابن اثیر<sup>۶۳</sup>. ابوریحان بیرونی با اینکه به سخنان غربیون (رومیان و یونانیان) نیز اشراف داشته (مبنی بر پادشاه ایران خواندن کوروش) ولی باز گفته آنها را تأیید نکرده و اشاره میکند که ایشان پادشاهان ایران و عاملشان بر بابل را روی هم رفته نام برده اند<sup>۶۴</sup>. وجه اشتراک تمامی این منابع این است که سلسله ای به نام هخامنشیان وجود ندارد و سلسله های امپراطوری ایران را به این صورت: پیشدادیان - کیانیان - حمله اسکندر - اشکانیان و ساسانیان بیان کرده اند. حتی در اوستا هم که از برخی پادشاهان ایران سخن گفته شده است همچون گشتاسب و کیخسرو و ... ولی هیچ اثری از هخامنشیان و کوروش و داریوش نیست<sup>۶۵</sup> و بهمین خاطر در زمان ساسانیان در متون زرتشتیان و آنچه از تاریخ ایران در حافظه زرتشتیان ساسانی بوده است هیچ اثری از

۵۶. ابن الوردی میگوید کوروش نام عبری آزدشیر بهمن (بهمن بن اسفندیار) است، ر.ک: تاریخ ابن الوردی، صفحه ۳۸.

۵۷. تاریخ مختصر الدول، صفحه ۸۱.

۵۸. پیشتر بدان اشاره کرده بودیم.

۵۹. یعقوبی به فردی به نام «کودس» اشاره میکند که پادشاه بابل پس از نمرود بوده و در نتیجه هیچ ربطی به کوروش مد نظر ما نمیتواند داشته باشد و ایضاً به کوش نامی اشاره میکند که پادشاه هند بوده است، ر.ک: تاریخ یعقوبی، جلد اول، صفحه ۱۰۱ و ۱۱۵.

۶۰. پیشتر بدان اشاره کرده بودیم.

۶۱. آثارالباقیه، صفحه ۲۹.

۶۲. حمزه اصفهانی بیان میکند که بنی اسرائیل شاهی به نام کوروش را که بیت المقدس را آباد کرد بهمن بن اسفندیار میخوانند و این گفته را رد کرده و میگوید با تاریخ ایران سازگار نیست. حمزه اصفهانی فردی به نام کوروش را بعنوان پادشاه ایران بیان نمیکند، ر.ک: تاریخ پیامبران و شاهان، صفحه ۹۱.

۶۳. تاریخ کامل، صفحه ۳۱۰.

۶۴. آثار الباقیه، صفحه ۱۵۱.

۶۵. مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، صفحه ۲۰.

کوروش و هخامنشیان در آن نیست. بهر صورت کوروش در این متون هیچگونه انطباقی با ذوالقرنین نداشته و حتی وی پادشاه هم نیست که بتوانیم او را کاندیدای ذوالقرنین شدن بخوانیم.

## نتیجه گیری

مؤلف کتاب آیین زرتشتی و باستان‌گرایی گفتار در خور توجهی داشته و بیان میکند:

کسانی که در پی تطبیق شخصیت قرآنی ذوالقرنین برآمده و تلاش کرده اند، او را با یکی از شخصیت های تاریخی انطباق دهند، ناگزیر باید به سه پرسش اصلی پاسخ دهند:

یک: شخصیت مورد نظر تاریخی با ویژگی های ذوالقرنین در قرآن مجید چه همبستگی هایی دارد؟ آیا مسیر حرکت او در سرزمین های غرب، شرق و شمال با آنچه در قرآن پیموده است، انطباق دارد؟ آیا خصلت های اخلاقی و اعتقادی وی با توصیف های قرآنی از شخصیت ذوالقرنین همانند است؟ نظیر یکتاپرستی، عدالت ورزی، مهر ورزی، مردمداری و دفاع از حقوق ستمدیدگان در برابر ستمگران.

دو: مصداق تاریخی قوم یاجوج و ماجوج که ذوالقرنین برای دفع تجاوز و هجوم آنان سدی ساخت تا مردم را از گزندشان ایمن سازد، کدام قوم است؟ آیا ویژگی آنان با آنچه در قرآن در وصف قوم یاجوج و ماجوج آمده همسان و انطباق پذیر است؟

سوم: سدی که ذوالقرنین برای جلوگیری از حمله قوم یاجوج و ماجوج ساخته است، در کدام سرزمین واقع شده است؟ آیا ساخت آن همان ویژگی هایی را دارد که قرآن مجید توصیف کرده است؟ اینکه ذوالقرنین در چه عصری زندگی میکرده است و چرا به او لقب ذوالقرنین داده اند، موضوعاتی است که در کنار سه سؤال اصلی قرار دارد.

در بررسی تاریخی، اکثر محققان و مورخان، تنها به یک و یا دو پرسش اصلی پاسخ داده اند. آنان قطع نظر از اینکه شخصیت تاریخی مورد نظرشان تا چه اندازه با شخصیت قرآنی ذوالقرنین یکسان است. ایشان نتوانسته اند مقصود خود را به درستی، تبیین و اثبات کنند. همین موضوع باعث شده است که نظریه آنان با ابهام های تاریخی رو به رو شود؛ زیرا انطباق بخشی از ویژگی های ذوالقرنین با یک شخصیت تاریخی نمیتواند مصداق کافی برای همسان سازی باشد.<sup>۶۶</sup>

بهر طبع، آنچه که در حال حاضر با استناد به تمامی اسناد و منابع تاریخی و باستان شناسی معلوم است عدم ذوالقرنین بودن کوروش دوم هخامنشی و حتی عدم امکان مطرح کردن او بعنوان نامزدی هرچند با احتمال کم برای این عنوان است.

۶۶. آیین زرتشتی و باستان‌گرایی، صفحه ۶۱.

و السلام علیکم و رحمۃ اللہ و برکاتہ

عبداللہ سید آرش ابطحی

## منابع عربی و فارسی:

## قرآن کریم

- ۱) سید سعید رضا منتظری، آیین زرتشتی و باستان گرایی، چاپ اول (۱۳۹۵)، انتشارات ذکری.
- ۲) ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، نویسنده: حسین بن محمد راغب اصفهانی، مترجم: غلامرضا خسروی حسینی، ناشر چاپی: المکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه، چاپ چهارم (۱۳۸۷)، ناشر دیجیتال: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، جلدهای دوم و سوم.
- ۳) محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، چاپ احمد حبیب قصیر عاملی، بیروت (بی تا).
- ۴) ویلیام کالیکان، مادی ها و پارسها، مترجم: گودرز اسعد بختیار، چاپ اول (۱۳۸۷)، انتشارات سمیر.
- ۵) علیرضا شاهپور شهبازی، زندگی و جهاننداری کوروش کبیر، چاپ اول (۱۳۴۹)، انتشارات دانشگاه پهلوی.
- ۶) سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم (۱۳۷۴)، ناشر دیجیتال: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، جلد سیزدهم.
- ۷) ابی جعفر محمد بن جریر طبری، تفسیر طبری (جامع البیان عن تأویل آی القرآن)، حقه و خرج احادیثه: محمود محمد شاکر، تراث الاسلام، قاهره - مکتبه ابن تیمیه، جلد هفدهم.
- ۸) محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، مترجم: ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم (۱۳۶۲)، انتشارات اساطیر، جلد دوم.
- ۹) ابو علی محمد بن محمد بن بلعمی، تاریخ بلعمی، بتصحیح مرحوم محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، چاپ دوم (۱۳۵۳)، کتابفروشی زوار تهران شاه آباد، جلد دوم.
- ۱۰) هرودوت، تاریخ هرودوت، مترجم: هادی هدایتی، چاپ دوم (۱۳۸۴)، انتشارات دانشگاه تهران، کتاب اول (کلی یو).
- ۱۱) استیون برک، خاورمیانه باستان: گهواره تمدن، مترجم: شهربانو صارمی، چاپ اول (۱۳۹۴)، انتشارات ققنوس. با تشکر از دوست گرامی جناب آقای حامد شادفر
- ۱۲) والتر هینتس، داریوش و ایرانیان، مترجم: پرویز رجبی، چاپ چهارم (۱۳۹۲)، نشر ماهی.
- ۱۳) حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، تاریخ ایران باستان، چاپ هشتم (۱۳۹۱)، انتشارات نگاه، جلد یکم.

- ۱۴) ویلیام (ویل) جیمز دورانت، تاریخ تمدن، مترجم: احمد آرام و دیگران، انتشارات اقبال، فرانکلین (۱۳۳۷)، نشر دیجیتال توسط مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.
- ۱۵) مجموعه آثار شهید مطهری، جلد بیست و چهارم. به نقل از پایگاه جامع استاد شهید مرتضی مطهری.
- ۱۶) رونالد گراب کنت، فارسی باستان (دستور زبان، متون، واژه نامه)، ترجمه و تحقیق: سعید عریان، چاپ اول (۱۳۸۴)، انتشارات پژوهشکده زبان و گویش پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.
- ۱۷) کتاب مقدس (کتب عهد عتیق و عهد جدید)، بیبل سوسائیتی، دارالسلطنه لندن (۱۹۲۵).
- ۱۸) یوزف ویسهوفر، ایران باستان، مترجم: مرتضی ثاقب فر، چاپ دوازدهم (۱۳۹۳)، انتشارات ققنوس.
- ۱۹) ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، مترجم: اکبر دانا سرشت، چاپ پنجم (۱۳۸۶)، انتشارات امیر کبیر.
- ۲۰) حمزه بن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الأرض و الأنبياء)، مترجم: دکتر جعفر شعار، چاپ اول (۱۳۴۶)، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۱) ابوعلی سینا، القصیده المزدوجه فی علم المنطق، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی (۱۴۰۵ هجری قمری). به نقل از وبسایت ادیان نت.
- ۲۲) سعدی، بوستان، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، انتشارات امیر کبیر (۱۳۷۶).
- ۲۳) میترا مهرآبادی، شاهنامه کامل فردوسی به نثر پارسی، نشر روزگار (۱۳۷۹).
- ۲۴) مولانا جلال الدین محمد بلخی، دیوان شمس، غزلیات، به نقل از وبسایت گنجور.
- ۲۵) نظامی گنجوی، خمسه، قسمت خردنامه، به نقل از وبسایت گنجور.
- ۲۶) عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، مترجم: دکتر سید حسین روحانی، چاپ سوم (۱۳۸۳)، انتشارات اساطیر، جلد اول.
- ۲۷) زین الدین عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی، تاریخ ابن الوردی، چاپ اول (۱۴۱۷ هجری قمری)، دارالکتب العالمیه، جلد اول.
- ۲۸) غریفوروس ابی الفرج بن اهرن الطیب ملطی معروف به ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، وقف علی تصحیح و فهرسته: الاب أنطون صالحانی الیسوعی، چاپ دوم (۱۴۱۵ هجری قمری)، دارالرائد لبنانی.
- ۲۹) احمد بن اسحاق یعقوبی، تاریخ یعقوبی، مترجم: محمد ابراهیم آیتی، چاپ نهم (۱۳۸۲)، انتشارات علمی و فرهنگی، جلد اول.
- ۳۰) موبد اردشیر آذر گشسب، مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، چاپ سوم (۱۳۷۲)، انتشارات فروهر.

**منابع انگلیسی:**

1. Lucius Flavius Arrianus, THE ANABASIS OF ALEXANDER, BY E. J. CHINNOCK, M.A., LL.B:

به نقل از وبسایت پروژه گوتنبرگ.

2. Beiträge zur Assyriologie und semitischen Sprachwissenschaft, Volume3:

به نقل از گوگل بوک.

3. Xenophon, Cyropaedia, Xenophon in Seven Volumes, Walter Miller. Harvard University Press, Cambridge, MA; William Heinemann, Ltd., London. 1914, book VII.

4. R.J. Van der Spek, Cyrus the Great, Exiles, and Foreign Gods. A Comparison of Assyrian and Persian Policies on Subject Nations:

با تشکر از دوست گرامی جناب آقای حامد شادفر

5. Michael Ray Lemons, Cush to Mysterious Babylon, Dorrance Publishing, Pittsburgh: Pennsylvania:

به نقل از وبسایت ادیان نت.

6. Trevor Bryce, The Routledge Handbook of the Peoples and Places of Ancient Western Asia: From the Early Bronze Age to the Fall of the Persian Empire, London & New York: Routledge, Taylor & Francis, 2009.

7. Bill T. Arnold, Introduction to the Old Testament, Cambridge University Press, 2014.

8. Brosius, Maria. The Persians, London ; New York : Routledge, 2006.

9. Flavius Josephus, THE ANTIQUITIES OF THE JEWS, Translated by William Whiston:

به نقل از وبسایت پروژه گوتنبرگ.

10. Photius, Excerpt of Ctesias, Persica:

به نقل از وبسایت لیویوس.



## وبسایت های اینترنتی:

- ۱) وبسایت استاد رضا مرادی غیاث آبادی «ghiasabadi.com».
- ۲) وبسایت کتاب مقدس «biblehub.com».
- ۳) گوگل بوک «books.google.com».
- ۴) وبسایت دانشنامه ایرانیکا «www.iranicaonline.org».
- ۵) وبسایت پارس قرآن «www.parsquran.com».
- ۶) وبسایت گنجور «ganjoor.net».
- ۷) وبسایت دائرة المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی) «www.cgie.org.ir».
- ۸) وبسایت اندیشکده مطالعات یهود «jscenter.ir».
- ۹) پایگاه جامع استاد شهید مرتضی مطهری «mortezamotahari.com».
- ۱۰) وبسایت ادیان نت «www.adyannet.com».
- ۱۱) وبسایت پروژه گوتنبرگ «www.gutenberg.org».
- ۱۲) وبسایت لیویوس «www.livius.org».

**پایان**